

یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ • ۱۴۴۲ رمضان ۱۹ • 2 May 2021



نگاهی به رسانه ها

بازتاب اخبار تئاتر در روزنامه ها

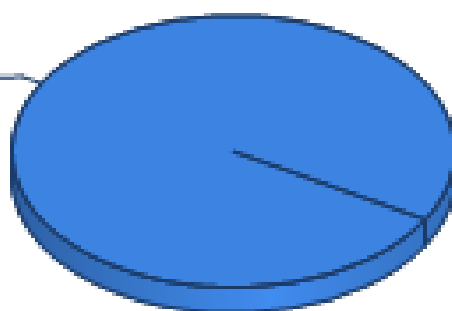
تعداد کل محتوا : ۱۹



روزنامه

۱۹

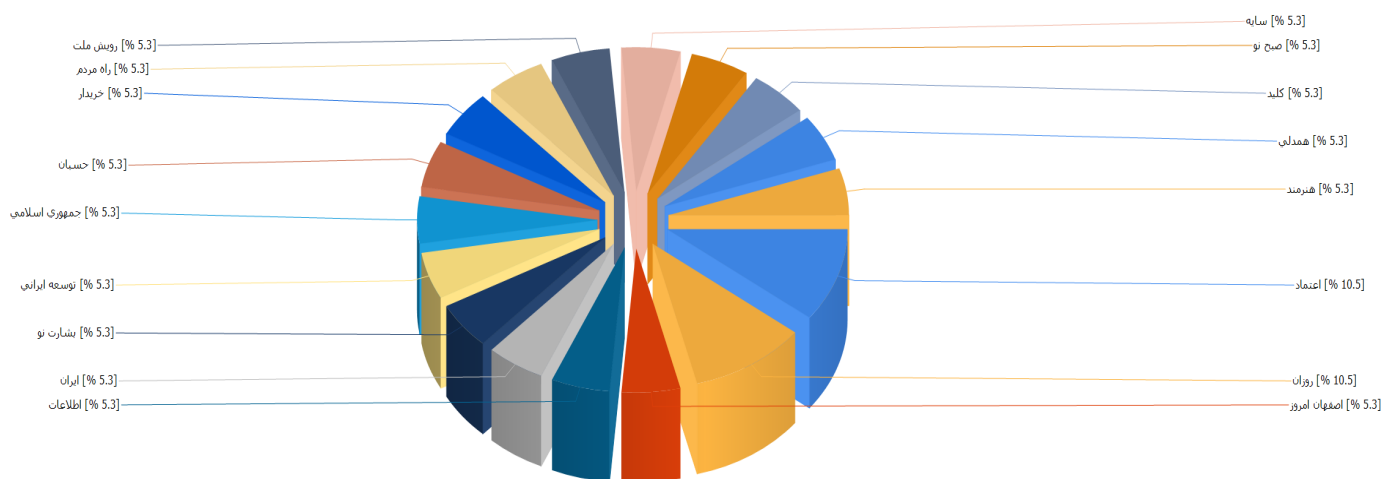
روزنامه: 100.00 %



گزارش فراوانی و درصد فراوانی مطالب مرتبط با تاثیر در رسانه های مکتوب

ردیف	نام منبع	فراوانی	درصد فراوانی
۱	اعتماد	۲	۱۰/۵
۲	روزان	۲	۱۰/۵
۳	اصفهان امروز	۱	۵/۳
۴	اطلاعات	۱	۵/۳
۵	ایران	۱	۵/۳
۶	بشارت نو	۱	۵/۳
۷	توسعه ایرانی	۱	۵/۳
۸	جمهوری اسلامی	۱	۵/۳
۹	حسبان	۱	۵/۳
۱۰	خریدار	۱	۵/۳
۱۱	راه مردم	۱	۵/۳
۱۲	رویش ملت	۱	۵/۳
۱۳	سایه	۱	۵/۳
۱۴	صبح نو	۱	۵/۳
۱۵	کلید	۱	۵/۳
۱۶	همدلی	۱	۵/۳
۱۷	هنرمند	۱	۵/۳
	جمع کل	۱۹	۱۰۰

نمودار فراوانی و درصد فراوانی مطالب مرتبط با تئاتر در رسانه های مکتوب



فهرست اخبار تئاتر در رسانه های مکتوب

صفحه	عنوان	رسانه
۶	اخبار تئاتر در رسانه های مکتوب	
۷	«موش» نگاهی جهان شمول به سیاست دارد	کلید
۸	از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت	بشارت نو
۹	از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت	خریدار
۱۰	از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت	راه مردم
۱۱	از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت	روزان
۱۲	از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت	رویش ملت
۱۳	آینا قطبی یعقوبی، هنرمند جوان تئاتر درگذشت	اطلاعات
۱۴	پخش تله تئاتری نوشته حسین پناهی	اعتماد
۱۵	جشنواره تئاتر خیابانی مریوان و طرح چند پرسش	توسعه ایرانی
۱۶	چالش های موجود برای یک معلم تئاتر	صبح نو
۱۷	چلوکبابی زد اما از ایران نرفت	همدلی
۱۸	دبیر پانزدهمین جشنواره تئاتر خیابانی مریوان تعیین شد	حسبان
۱۹	صحنه پژوهان از تئاتر اصفهان گفتند	اصفهان امروز
۲۰	صحنه پژوهان از تئاتر اصفهان گفتند	جمهوری اسلامی
۲۱	صحنه پژوهان از تئاتر اصفهان گفتند	روزان
۲۲	کم شمار اما با کیفیت و فاخر	ایران
۲۳	همیشه استاد!	هنرمند
۲۴	وضعیت اکنون مانند لوحی نانوشته است	اعتماد
۲۵	یادداشتی بر کتاب «هنرهای نمایشی؛ روان شناسی و جامعه شناسی تئاتر»	سایه



◀ اخبار تئاتر در رسانه های مکتوب





تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۸:۴۶

آرمان شیرالی مطرح کرد: «موش» نگاهی جهان شمول به سیاست دارد

زمانی قابلیت اجرای بیشتری دارد و با فرم اجرایی و دراماتوری جدید برای خودم این آزمون و خطا را رقم بزنم. نمایش‌های قبلی من معمولاً با بازیگرانی بوده که زیاد شناخته شده نبودند و سعی می‌کردم استعدادهایی را شناسایی کنم و با همراهی هم کاری را به صحنه ببریم اما در این نمایش تصمیم گرفتم از بازیگران شناخته شده برای اجرا دعوت کنم و نکته جالب توجه این است که با بازی‌هایی کاملاً متفاوت از آنها مواجه خواهیم شد به عنوان نمونه اگر بازیگری به عنوان بازیگر کم‌دیدی در طول این سال‌ها شناخته می‌شده جدی‌ترین نقش «موش» را بازی می‌کند.

وی در پایان صحبت‌هایش درباره زمان اجرای نمایش یادآور شد: برنامه‌ریزی ما برای اجرای نمایش در شهریور و مهر است که احتمالاً تا آن زمان شرایط متعادل می‌شود و تمرین‌ها را هم با فاصله‌گذاری انجام می‌دهیم. دکور نمایش هم بسیار سنگین و هزینه بر است و بازی‌ها درون دکور صورت می‌گیرد از این رو منتظر آماده شدن دکور هستیم تا تمرین‌های اصلی نمایش شروع شود. نمایش «موش» که دومین تولید رسمی گروه «مُخ تلفات» است با آهنگسازی بابک خانقلی داستان هیات دولتی است که بر سر تصاحب یک ملک درگیر می‌شوند.



سمت اجرا گرایش دارد؛ اجرا به مثابه بدن و ریتم و دیگر متن‌های گفتگو محور دهه ۷۰ کمتر مورد توجه است.

شیرالی درباره بازیگران نمایش عنوان کرد: تلاش‌م این بوده که در این نمایش تجربه تازهای را رقم بزنم و با وجودی که چندین ماه روی متن دیگری کار کرده بودم و می‌خواستم زندگی نامه اوریانا فالاجی را با جرح و تعدیل به صحنه ببرم اما به این نتیجه رسیدم که نمایشنامه «موش» در این برهه

نمایشنامه برعکس کارهای قبلی من به شدت دیالوگ محور است در حالی که نمایش‌های من بر پایه فرم استوار هستند. تلاش‌م این است که در کارهایم از فرم به معنا برسم اما نویسنده در این نمایشنامه از دیالوگ به معنا می‌رسد از رو همین تفاوت‌ها و پیش بردن هر ۲ شیوه برای من چالش جذابی را رقم زد و بیشتر ترغیب شدم که این اثر نمایشی را که تا به حال اجرای عمومی نداشته است، به صحنه ببرم. در این سال‌ها تئاتر مدرن به

آرمان شیرالی کارگردان نمایش «موش» درباره ویژگی‌ها و دلایل اجرای این اثر نمایشی توضیحاتی ارائه داد. آرمان شیرالی که قصد دارد نمایش «موش» را در پردیس تئاتر شهرزاد به صحنه ببرد درباره این اثر نمایشی گفت: از یک سال قبل تصمیم به اجرای نمایش «موش» نوشته بهمن فرسی گرفتم و با تعدادی از بازیگران مطرح برای حضور در نمایش صحبت کردم. از ابتدا تصمیم داشتم این اثر نمایشی را در یک سالن بزرگ و با بازیگران چهره به صحنه ببرم. البته منظورم از بازیگران چهره هنرمندانی است که تجربه کافی را برای ایفای نقش کاراکترهای نمایشنامه «موش» دارند نه صرفاً بازیگران شناخته شده مدیوم سینما.

وی درباره ویژگی‌های نمایشنامه توضیح داد: نوع نگاه بهمن فرسی در نمایشنامه «موش» کاملاً سیاسی است اما نوع نگاه من به سیاست معطوف به یک جغرافیای خاص نیست بلکه نگاهی جهان شمول به سیاست دارم و این مفهوم در نمایش قبلی‌ام «مختلفیم» هم به چشم می‌خورد. «موش» برای من یک سیاست جهان شمول است و دوست دارم این کار روی صحنه برود اما اجرای نمایش هم به خاطر خود متن و هم نوع نگاه نویسنده کمی سخت است. این

خبر

برای تولد حمید سمندریان

از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت

استاد بزرگ تئاتر آلمان به شاگرد ایرانی اش گفت: حمید تو خودت باید تصمیم بگیری. من نمی دانم شرایط تئاتر در ایران چگونه است. فقط خدا کند که پشیمان نشوی. حمید سمندریان که تحصیل خود را در دانشگاه آلمانی به پایان رسانده بود، با دقت جملات استاد را می شنید. تردیدی عجیب در وجودش چنبره زده بود، مثل آن شب که تا صبح گریست، و بولنش را رها کرد و در دوراهی میان موسیقی و تئاتر، دومی را انتخاب کرد. به گزارش ایسنا، ۱۱ اردیبهشت ماه تولد حمید سمندریان است که بسیاری از دانشجویانش که خود در جایگاه معلمی قرار گرفته اند، از او به عنوان «همیشه استاد» یاد می کنند. تولد این استاد روز ۹ اردیبهشت ماه و در آستانه روز معلم است ولی همواره دانشجویانش در روز بزرگداشت معلم به او تبریک تولد هم گفته اند. لابد آنان خوب می دانستند که این همیشه استاد چگونه با تدریس زنده است، او که در آلمان و نزد استادانی بسیار بزرگ، تئاتر آموخته بود، شاید فقط یک بار توصیه استادش ادوارد مارکس را نادیده گرفت. همان روز دشواری که در موقعیت انتخاب قرار گرفته بود؛ میان ماندن در آلمان و بازگشت به ایران. می دانست هنر و هنرمند در آلمان قدر و قیمت دارد. بهترین دوره زندگی اش دوران شاگردی در کنسرواتوار هامبورگ نزد ادوارد مارکس بود. در کنار دانشجویانی از ۲۰ ملیت گوناگون، مشق تئاتر کرده بود و می دید هنر چگونه میان انسان ها فصل مشترک می سازد و آنان را به یکدیگر نزدیک می کند ولی هوای بازگشت به ایران بدجوری وسوسه اش می کرد. مطمئن بود که در آلمان جای پیشرفت دارد ولی گویی به آن سرزمین تعلق نداشت. ادوارد مارکس، با نگرانی به شاگرد توانمند خود توضیح داد: تا آنجا که من می دانم در شرق وضعیت تئاتر به عرضه و تقاضا نرسیده است که جمعیت شرقی طلب کند و اگر تئاتر در جامعه نباشد، دولت را استیضاح کند و زیر سوال ببرد. اما اگر دوست داری برو. امیدوارم موفق باشی. چون اصلا نمی دانم آنجا چه خبر است، نمی توانم چیزی بگویم. مدتی گذشت. شاگرد مردد، شب های بی خوابی را گذراند و سرانجام تصمیم به بازگشت گرفت. فکر کرد، آنجا هر چه باشد، میهن من است. حمید سمندریان بعد از بازگشت به ایران بسرعت برای تدریس در دانشگاه دعوت شد. او می دید که استادش ادوارد مارکس به درستی گفته بود؛ تئاتر در شرق هرگز موقعیت درخشانی را که در غرب داشت، به دست نیاورده بود. اغلب، نمایش ها چند اجرای محدود داشتند و حتی گاه گروه های اجرایی از جمله گروه خودش برای یافتن بازیگر زن دچار مشکل می شدند. قرار نبود کسی از راه تئاتر زندگی کند. سالتی هم به آن شکل فعال نبود. برای اجرای نمایش گاه از سفارت های خارجه مانند انجمن ایران آمریکا، انجمن ایران و فرانسه یا موسسه گوته کمک می گرفتند و گاهی هم نمایش های خود را در سالن های دانشکده روی صحنه می بردند. اما چند چیز در وجود سمندریان ریشه داشت؛ عشق به ایران، تئاتر و تدریس. او با همین عشق و با همان کمبودها و در همان سالن ها آثاری درخشان روی صحنه برد؛ «مرده های بی کفن و دفن»، «لوکادیا»، «ملاقات بانوی سالخورده»، «کرگدن»، «آندورا»، «بازی استریندبرگ»، «باغ وحش شیشه ای».

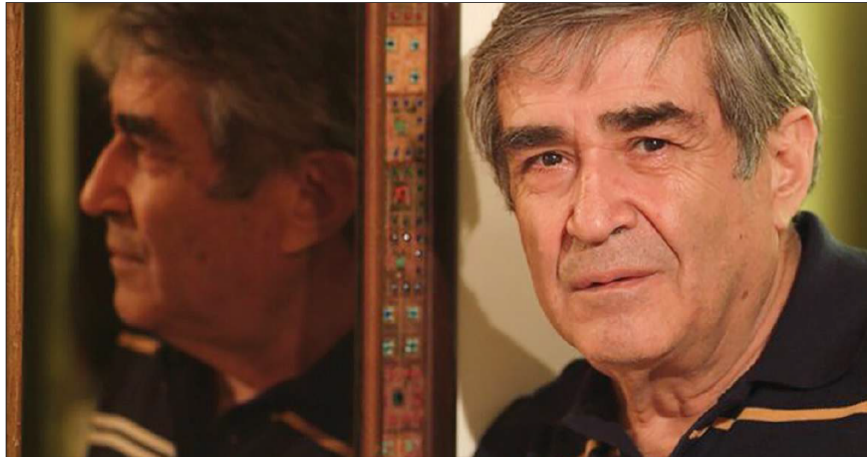
«ازدواج آقای می سی سی پی»، «دایره گچی قفقازی» و ... او در تمام سال های بعد، حتی در ایام خانه نشینی و دوری اجباری از صحنه، حتی در سال هایی که به اجبار زندگی، چلوکبابی راه اندازی کرده بود، با وجود تمام پیشنهادهای فریبنده ای که برای زندگی و کار در اروپا داشت، هرگز به مهاجرت از ایران تن نداد. مهم نبود که در تمام آن سال ها چند بار جملات استادش ادوارد مارکس را به یاد آورده بود. ادوارد مارکس بدرستی گفته بود ولی شاگرد تیزهوشش خیلی زود، تدریس را به عنوان راهی دیگر برای تنفس در هوای تئاتر انتخاب کرد. اگر شرایط برای اجرا فراهم نبود ولی تدریس همیشه، خاطرش را شاد می کرد و روشنش می داشت. بسیاری از نام آوران هنرهای نمایشی مان، شاگردی او را مایه افتخار خود می دانستند، حتی بزرگانی همانند عزت الله انتظامی یا محمد علی کشاورز که در سال های پختگی و درخشش خود، به واسطه تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا، دانشجوی حمید سمندریان شدند. جامعه تئاتری، اغلب او را «استاد» خطاب می کردند اما او از شنیدن این عنوان خنده اش می گرفت و می گفت من فقط یک نام دارم؛ حمید سمندریان. او درباره واژه استاد چنین باوری داشت: «استاد برای من معنای دیگری دارد، استاد برای من بی نظیر است. معنای کلیت دارد، در حالیکه من کلیت نشده ام. ممکن است لنگه کفشی باشم که در بیابان غنیمت است ولی لنگه کفشم». هر که با سمندریان نشست و برخاستی داشته است، حتما نام ادوارد مارکس را از زبان او شنیده است و حالا که این نوشتار در آستانه روز معلم منتشر می شود، هیچ هم بد نیست تا این معلم را هم از زبان شاگرد همیشه وفادارش بشناسیم که سمندریان در کتاب «این صحنه خانه من است» او را این چنین توصیف کرده: «من استاد خود را در درجه ای دیدم که انگار به اسم اعظم تئاتر وقوف داشت و ما نمی فهمیدیم که این همه اطلاعات وسیع و این همه قدرت درست گویی و درست تشخیصی از کجا آمده است. او درباره غرور می گفت که در هنر هر چه بیشتر به خودتان مسلط می شوید، بیشتر به خودتان شک کنید و هر چقدر مرا قبول دارید، بیشتر در من تردید کنید چون در این صورت است که می توانید از من پیشی بگیرید و جلوتر بروید و آن وقت قبول می کنم که استاد هستم. ببینید مارکس چه حرف بزرگی زد. به همین دلیل است که او همیشه برای من الگو و مثال زدن است.»



تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۰۸:۴۶

برای تولد حمید سمندریان

از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت



جامعه تئاتری، اغلب او را «استاد» خطاب می کردند اما او از شنیدن این عنوان خنده اش می گرفت و می گفت من فقط یک نام دارم؛ حمید سمندریان.

او درباره واژه استاد چنین باوری داشت: «استاد برای من معنای دیگری دارد، استاد برای من بی نظیر است. معنای کلیت دارد، در حالیکه من کلیت نشده ام. ممکن است لنگه کفشی باشم که در بیابان غنیمت است ولی لنگه کفشم.»

هر که با سمندریان نشست و برخاستی داشته است، حتما نام ادوارد مارکس را از زبان او شنیده است و حالا که این نوشتار در آستانه روز معلم منتشر می شود، هیچ هم بد نیست تا این معلم را هم از زبان شاگرد همیشه وفادارش بشناسیم که سمندریان در کتاب «این صحنه خانه من است» او را این چنین توصیف کرده: «من استاد خود را در درجای دیدم که انگار به اسم اعظم تئاتر وقوف داشت و ما نمی فهمیدیم که این همه اطلاعات وسیع و این همه قدرت درست گویی و درست تشخیصی از کجا آمده است. او درباره غرور می گفت که در هنر هر چه بیشتر به خودتان مسلط می شوید، بیشتر به خودتان شک کنید و هر قدر مبرا قبول دارید، بیشتر در من تردید کنید چون در این صورت است که می توانید از من پیشی بگیرید و جلو بروید و آن وقت قبول می کنم که استاد هستم. ببینید مارکس چه حرف بزرگی زد. به همین دلیل است که او همیشه برای من الگو و مثال زدن است.»

اگر مارکس استاد بزرگی بود، حمید سمندریان هم به همان اندازه شاگرد خفلی بود. او همواره کوشید تا شاگردانی موفق تر از خودش پرورش بدهد. در دنیای بی رحم هنر که گاه حسادت ها و تنگ نظری ها، مانع راه می شوند، به روشنی می توانستی شور و شوق او را از رشد و پیشرفت شاگردان خود ببینی.

ادوارد مارکس راست می گفت تئاتر ما هنوز هم همان گرفتاری ها را دارد هنوز هم جایی در زندگی مردمان ندارد و کسی به دلیل نبودنش لب به اعتراض نمی گشاید ولی چه خوب که شاگرد دست پرورده او به ایران بازگشت، هر چند بسیاری از نمایشنامه های مورد علاقه اش را در قامت صحنه و اجرا ندید و لسی با پرورش چندین نسل از هنر آموزان مشتاق، نقشی بی بدیل در تئاتر میهن خود ایفا کرد.

فکر کرد، آنجا هر چه باشد، میهن من است. حمید سمندریان بعد از بازگشت به ایران بسرعت برای تدریس در دانشگاه دعوت شد. او می دید که استادش ادوارد مارکس به درستی گفته بود: تئاتر در شرق هرگز موقعیت درخشانی را که در غرب داشت، به دست نیاورده بود. اغلب، نمایش ها چند اجرای محدود داشتند و حتی گاه گروه های اجرایی از جمله گروه خودش برای یافتن بازیگر زن دچار مشکل می شدند. قرار نبود کسی از راه تئاتر زندگی کند. سالی هم به آن شکل فعال نبود. برای اجرای نمایش گاه از سفارت های خارج مانند انجمن ایران آمریکا، انجمن ایران و فرانسه یا موسسه گوته کمک می گرفتند و گاهی هم نمایش های خود را در سالن های دانشکده روی صحنه می بردند. اما چند چیز در وجود سمندریان ریشه داشت: عشق به ایران، تئاتر و تدریس.

او با همین عشق و با همان کمبودها و در همان سالن ها انشایی در خنشان روی صحنه برد: «مرده های بی کفن و دفن»، «لئو کادیا»، «ملاقات بانوی سالخورده»، «کرگدن»، «آندورا»، «بازی استریندبرگ»، «باغ وحش شیشه ای»، «از دواج آقای سی سی بی»، «دایره گچی قفقازی» و...

او در تمام سال های بعد، حتی در ایام خانه نشینی و دوری اجباری از صحنه، حتی در سال هایی که به اجبار زندگی، چلو کبابی راه اندازی کرده بود، با وجود تمام پیشنهادهای فریبنده ای که برای زندگی و کار در اروپا داشت، هرگز به مهاجرت از ایران تن نداد. مهم نبود که در تمام آن سال ها چند بار جماعات استادش ادوارد مارکس را به یاد آورده بود.

ادوارد مارکس بدرستی گفته بود ولی شاگرد تیزهوش خیلی زود، تدریس را به عنوان راهی دیگر برای تنفس در هوای تئاتر انتخاب کرد. اگر شرایط برای اجرا فراهم نبود ولی تدریس همیشه، خاطرش را شاد می کرد و روشنش می داشت.

بسیاری از نام آوران هنرهای نمایشی مان، شاگردی او را مایه افتخار خود می دانستند، حتی بزرگانی همانند عزت الله انتظامی یا محمد علی کشاورز که در سال های بختگی و درخشش خود، به واسطه تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا، دانشجوی حمید سمندریان شدند.

خبر پدر! استاد بزرگ تئاتر آلمان به شاگرد ایرانی اش گفت: حمید تو خودت باید تصمیم بگیری. من نمی دانم شرایط تئاتر در ایران چگونه است. فقط خدا کند که پشیمان نشوی.

حمید سمندریان که تحصیل خود را در دانشگاه آلمانی به پایان رسانده بود، بسادگت جملات استاد را می شنید. تردیدی عجیب در وجودش چنبره زده بود، مثل آن شب که تا صبح گریست، و پولش را رها کرد و در دوراهی میان موسیقی و تئاتر، دومی را انتخاب کرد.

۱۱ اردیبهشت ماه تولد حمید سمندریان است که بسیاری از دانشجویانش که خود در جایگاه معلمی قرار گرفته اند، از او به عنوان «همیشه استاد» یاد می کنند.

تولد این استاد روز ۱۱ اردیبهشت ماه و در آستانه روز معلم است ولی همواره دانشجویانش در روز بزرگداشت معلم به او تبریک تولد هم گفته اند. لابد آنان خوب می دانستند که این همیشه استاد چگونه با تدریس زنده است.

او که در آلمان و نزد استادانی بسیار بزرگ، تئاتر آموخته بود، شاید فقط یک بار توصیه استادش ادوارد مارکس را نادیده گرفت. همان روز دشواری که در موقعیت انتخاب قرار گرفته بود: میان ماندن در آلمان و بازگشت به ایران. می دانست هنر و هنرمند در آلمان قدر و قیمت دارد. بهترین دوره زندگی اش دوران شاگردی در کنسرواتوار هامبورگ نزد ادوارد مارکس بود. در کنار دانشجویانی از ۲۰ ملیت گوناگون، مشق تئاتر کرده بود و می دید هنر چگونه میان انسان ها فصل مشترک می سازد و آنان را به یکدیگر نزدیک می کند ولی هوای بازگشت به ایران بدجوری وسوسه اش می کرد. مطمئن بود که در آلمان جای پیشرفت دارد ولی گویی به آن سرزمین تعلق نداشت.

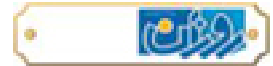
ادوارد مارکس، با نگرانی به شاگرد توانمند خود توضیح داد: تا آنجا که من می دانم در شرق وضعیت تئاتر به عرصه و تقاضا نرسیده است که جمیع شرقی طلب کند و اگر تئاتر در جامعه نباشد، دولت را استیضاح کند و زیر سوال ببرد. اما اگر دوست داری برو، امیدوارم موفق باشی. چون اصلا نمی دانم آنجا چه خبر است، نمی توانم چیزی بگویم.

مدتی گذشت. شاگرد مردد، شب های بی خوابی را گذراند و سرانجام تصمیم به بازگشت گرفت.

از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت

را به یکدیگر نزدیک می کند ولی هوای بازگشت به ایران بدجوری وسوسه اش می کرد. مطمئن بود که در آلمان جای پیشرفت دارد ولی گویی به آن سرزمین تعلق نداشت. ادوارد مارکس، با نگرانی به شاگرد توانمند خود توضیح داد: تا آنجا که من می دانم در شرق وضعیت تئاتر به عرضه و تقاضا نرسیده است که جمعیت شرقی طلب کند و اگر تئاتر در جامعه نباشد، دولت را استیضاح کند و زیر سوال ببرد. اما اگر دوست داری برو، امیدوارم موفق باشی. چون اصلاً نمی دانم آنجا چه خبر است، نمی توانم چیزی بگویم. مدتی گذشت. شاگرد مردد، شب های بی خوابی را گذراند و سرانجام تصمیم به بازگشت گرفت. فکر کرد، آنجا هر چه باشد، میهن من است. حمید سمندریان بعد از بازگشت به ایران بسرعت برای تدریس در دانشگاه دعوت شد. او می دید که استادش ادوارد مارکس به درستی گفته بود؛ تئاتر در شرق هرگز موقعیت درخشانی را که در غرب داشت، به دست نیاورده بود. اغلب، نمایش ها چند اجرای محدود داشتند و حتی گاه گروه های اجرایی از جمله گروه خودش برای یافتن بازیگر زن دچار مشکل می شدند. قرار نبود کسی از راه تئاتر زندگی کند. سالی هم به آن شکل فعال نبود. برای اجرای نمایش گاه از سفارت های خارجه مانند انجمن ایران آمریکا، انجمن ایران و فرانسه یا موسسه گوته کمک می گرفتند و گاهی هم نمایش های خود را در سالن های دانشکده روی صحنه می بردند.

استاد بزرگ تئاتر آلمان به شاگرد ایرانی اش گفت: حمید تو خودت باید تصمیم بگیری. من نمی دانم شرایط تئاتر در ایران چگونه است. فقط خدا کند که پیشمان نشوی. حمید سمندریان که تحصیل خود را در دانشگاه آلمانی به پایان رسانده بود، با دقت جملات استاد را می شنید. تردیدی عجیب در وجودش چنبره زده بود، مثل آن شب که تا صبح گریست، ویولنش را رها کرد و در دوراهی میان موسیقی و تئاتر، دومی را انتخاب کرد. ۱۱ اردیبهشت ماه تولد حمید سمندریان است که بسیاری از دانشجویانش که خود در جایگاه معلمی قرار گرفته اند، از او به عنوان «همیشه استاد» یاد می کنند. تولد این استاد روز ۹ اردیبهشت ماه و در آستانه روز معلم است ولی همواره دانشجویانش در روز بزرگداشت معلم به او تبریک تولد هم گفته اند. لابد آنان خوب می دانستند که این همیشه استاد چگونه با تدریس زنده است. او که در آلمان و نزد استادانی بسیار بزرگ، تئاتر آموخته بود، شاید فقط یک بار توصیه استادش ادوارد مارکس را نادیده گرفت. همان روز دشواری که در موقعیت انتخاب قرار گرفته بود؛ میان ماندن در آلمان و بازگشت به ایران. می دانست هنر و هنرمند در آلمان قدر و قیمت دارد. بهترین دوره زندگی اش دوران شاگردی در کنسرواتوار هامبورگ نزد ادوارد مارکس بود. در کنار دانشجویانی از ۲۰ ملیت گوناگون، مشق تئاتر کرده بود و می دید هنر چگونه میان انسان ها فصل مشترک می سازد و آنان



تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۸:۴۶

برای تولد حمید سمندریان

از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت

سمندریان:

او درباره واژه استاد چنین باوری داشت: «استاد برای من معنای دیگری دارد، استاد برای من بی نظیر است. معنای کلیت دارد، در حالیکه من کلیت نشده‌ام. ممکن است لنگه کفشی باشم که در بیابان غنیمت است ولی لنگه کفشم.»

هر که با سمندریان نشست و برخاستی داشته است، حتما نام ادوارد مارکس را از زبان او شنیده است و حالا که این نوشتار در آستانه روز معلم منتشر می شود، هیچ هم بد نیست تا این معلم را هم از زبان شاگرد همیشه وفادارش بشناسیم که سمندریان در کتاب «این صحنه خانه من است» او را این چنین توصیف کرده: «من استاد خود را در درجه ای دیدم که انگار به اسم اعظم تئاتر وقوف داشت و ما نمی فهمیدیم که این همه اطلاعات وسیع و این همه قدرت درست گویی و درست تشخیصی از کجا آمده است. او درباره غرور می گفت که در هنر هر چه بیشتر به خودتان مسلط می شوید، بیشتر به خودتان شک کنید و هر چقدر مراقب خود باشید، بیشتر در من تردید کنید چون در این صورت است که می توانید از من پیشی بگیرید و جلوتر بروید و آن وقت قبول می کنم که استاد هستم. ببینید مارکس چه حرف بزرگی زد. به همین دلیل است که او همیشه برای من الگو و مثال زدن است.» اگر مارکس استاد بزرگی بود، حمید سمندریان هم به همان اندازه شاگرد خلفی بود. او همواره کوشید تا شاگردانی موفق تر از خودش پرورش بدهد. در دنیای بی رحم هنر که گاه حسادت ها و تنگ نظری ها، مانع راه می شوند، به روشنی می توانستی شور و شوق او را از رشد و پیشرفت شاگردان خود ببینی. ادوارد مارکس راست می گفت تئاتر ما هنوز هم همان گرفتاری ها را دارد هنوز هم جایی در زندگی مردمان ندارد و کسی به دلیل نبودنش، لب به اعتراض نمی گشاید ولی چه خوب که شاگرد دست پرورده او به ایران بازگشت، هر چند بسیاری از نمایشنامه های مورد علاقش را در قامت صحنه و اجرا ندید ولی با پرورش چندین نسل از هنرآموزان مشتاق، نقشی بی بدیل در تئاتر میهن خود ایفا کرد.



استریندبرگ، «باغ وحش شیشه ای»، «ازدواج آقای می سی سی پی»، «دایره کچی قفقازی» و... او در تمام سال های بعد، حتی در ایام خانه نشینی و دوری اجباری از صحنه، حتی در سال هایی که به اجبار زندگی، چلوکبابی رماندازی کرده بود، با وجود تمام پیشنهاد های فریبنده ای که برای زندگی و کار در اروپا داشت، هرگز به مهاجرت از ایران تن نداد. مهم نبود که در تمام آن سال ها چند بار جملات استادش ادوارد مارکس را به یاد آورده بود. ادوارد مارکس بدرستی گفته بود ولی شاگرد تیزهوشش خیلی زود، تدریس را به عنوان راهی دیگر برای تنفس در هوای تئاتر انتخاب کرد. اگر شرایط برای اجرا فراهم نبود ولی تدریس همیشه، خاطرش را شاد می کرد و روشنش می داشت. بسیاری از نام آوران هنرهای نمایشی مان، شاگردی او را مایه افتخار خود می دانستند، حتی بزرگانی همانند عزت الله انتظامی یا محمد علی کشاورز که در سال های پختگی و درخشش خود، به واسطه تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا، دانشجوی حمید سمندریان شدند.

جامعه تئاتری، اغلب او را «استاد» خطاب می کردند اما او از شنیدن این عنوان خنده اش می گرفت و می گفت من فقط یک نام دارم: حمید

چه خبر است، نمی توانم چیزی بگویم. مدتی گذشت، شاگرد مرده، شب های بی خوابی را گذراند و سرانجام تصمیم به بازگشت گرفت. فکر کرد، آنجا هر چه باشد، میهن من است. حمید سمندریان بعد از بازگشت به ایران بسرعت برای تدریس در دانشگاه دعوت شد. او می دید که استادش ادوارد مارکس به درستی گفته بود: تئاتر در شرق هرگز موقعیت درخشانی را که در غرب داشت، به دست نیاورده بود. اغلب، نمایش ها چند اجرای محدود داشتند و حتی گاه گروه های اجرایی از جمله گروه خودش برای یافتن بازیگر زن دچار مشکل می شدند. قرار نبود کسی از راه تئاتر زندگی کند. سالی که هم به آن شکل فعال نبود. برای اجرای نمایش گاه از سفارت های خارجه مانند انجمن ایران آمریکا، انجمن ایران و فرانسه یا موسسه گوته کمک می گرفتند و گاهی هم نمایش های خود را در سالن های دانشکده روی صحنه می بردند. اما چند چیز در وجود سمندریان ریشه داشت: عشق به ایران، تئاتر و تدریس. او با همین عشق و بسا همان کمبودها و در همان سالن ها آثاری درخشان روی صحنه برد: «مرده های بی کفن و دفن»، «لشوکادیا»، «ملاقات بانوی سالخورده»، «کرگدن»، «اندورا»، «بازی

استاد بزرگ تئاتر آلمان به شاگرد ایرانی اش گفت: حمید تو خودت باید تصمیم بگیری. من نمی دانم شرایط تئاتر در ایران چگونه است. فقط خدا کند که پشیمان نشوی.

حمید سمندریان که تحصیل خود را در دانشگاه آلمانی به پایان رسانده بود، با دقت جملات استاد را می شنید. تردیدی عجیب در وجودش چنبره زده بود، مثل آن شب که تاصیح گریست، ویولنش را رها کرد و در دوراهی میان موسیقی و تئاتر، دومی را انتخاب کرد.

به گزارش ایسنا، روز ۱۱ اردیبهشت ماه تولد حمید سمندریان است که بسیاری از دانشجویانش که خود در جایگاه معلمی قرار گرفته اند، از او به عنوان «همیشه استاد» یاد می کنند. تولد این استاد روز ۹ اردیبهشت ماه و در آستانه روز معلم است ولی همواره دانشجویانش در روز بزرگداشت معلم به او تبریک تولد هم گفته اند. لابد آنان خوب می دانستند که این همیشه استاد چگونه با تدریس زنده است.

او که در آلمان و نزد استادانی بسیار بزرگ، تئاتر آموخته بود، شاید فقط یک بار توصیه استادش ادوارد مارکس را نادیده گرفت. همان روز دشواری که در موقعیت انتخاب قرار گرفته بود: میان ماندن در آلمان و بازگشت به ایران. می دانست هنر و هنرمند در آلمان قدر و قیمت دارد. بهترین دوره زندگی اش دوران شاگردی در کنسرواتوار هامبورگ نزد ادوارد مارکس بود. در کنار دانشجویانی از ۲۰ ملیت گوناگون، مشق تئاتر کرده بود و می دید هنر چگونه میان انسان ها فصل مشترک می سازد و آنان را به یکدیگر نزدیک می کند ولی هوای بازگشت به ایران بدجوری وسوسه اش می کرد. مطمئن بود که در آلمان جای پیشرفت دارد ولی گویی به آن سرزمین تعلق نداشت.

ادوارد مارکس، با نگرانی به شاگرد توانمند خود توضیح داد: تا آنجا که من می دانم در شرق وضعیت تئاتر به عرصه و تقاضا نرسیده است که جمعیت شرقی طلب کند و اگر تئاتر در جامعه نباشد، دولت را استیضاح کند و زیر سوال ببرد. اما اگر دوست داری برو. امیدوارم موفق باشی. چون اصلا نمی دانم آنجا



تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۰۸:۴۶

برای تولد حمید سمندریان

از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت



برو، امیدوارم موفق باشی. چون اصلانی دلم آنجا چه خبر است، نمی توانم چیزی بگویم. مدتی گذشت. شاگرد مرده، شب های بی خوابی را گذراند و سرانجام تصمیم به بازگشت گرفت. فکر کرد، آنجا هر چه باشد، میهن من است.

حمید سمندریان بعد از بازگشت به ایران بسرعت برای تدریس در دانشگاه دعوت شد. او می دید که در شرق هرگز موقعیت درخشانی را که در غرب داشت، به دست نیاورده بود. اغلب، نمایش ها چند اجرای محدود داشتند و حتی گاه گروه های اجرایی از جمله گروه خودش برای یافتن بازیگر زن دچار مشکل می شدند. قرار نبود کسی از راه تئاتر زندگی کند. سالی هم به آن شکل فعال نبود. برای اجرای نمایش گاه از سفارت های خارج مانند انجمن ایران آمریکا، انجمن ایران و فرانسه یا موسسه گوته کمک می گرفتند و گاهی هم نمایش های خود را در سالن های دانشکده روی صحنه می بردند. اما چند چیز در وجود سمندریان ریشه داشت: عشق به ایران، تئاتر و تدریس.

او با همین عشق و با همان کمبودها و در همان سالن ها آثاری درخشان روی صحنه برد: «مرده های بی کفن و دفن»، «لئو کادیا»، «ملاقات بانوی سالخورده»، «کرگدن»، «آندورا»، «بازی استریندبرگ»، «باغ وحش شیشه ای»، «از دواج آقای می سی سی پی»، «دایره گچی قفقازی» و... او در تمام سال های بعد، حتی در ایام خانه نشینی و دوری اجباری از صحنه، حتی در سال هایی که به اجبار زندگی، چلوکبابی راه اندازی کرده بود، با وجود تمام پیشینه های فریبدهای که برای زندگی و کار در اروپا داشت، هرگز به مهاجرت از ایران تن نداد. مهم نبود که در تمام آن سال ها چند بار جملات استادش ادوارد مارکس را به یاد آورده بود.

ادوارد مارکس بدرستی گفته بود ولی شاگرد تیزهوش خیلی زود، تدریس را به عنوان راهی دیگر برای تنفس در هوای تئاتر انتخاب کرد. اگر شرایط

استاد بزرگ تئاتر آلمان به شاگرد ایرانی اش گفت: حمید تو خودت باید تصمیم بگیری. من نمی دانم شرایط تئاتر در ایران چگونه است. فقط خدا کند که پشیمان نشوی. حمید سمندریان که تحصیل خود را در دانشگاه آلمانی به پایان رسانده بود، با دقت جملات استاد را می شنید. تردیدی عجیب در وجودش جنبه زده بود، مثل آن شب که تا صبح گریست، ویولنش را رها کرد و در دوراهی میان موسیقی و تئاتر، دومی را انتخاب کرد.

۱۱ اردیبهشت ماه تولد حمید سمندریان است که بسیاری از دانشجویانش که خود در جایگاه معلمی قرار گرفته اند، از او به عنوان «همیشه استاد» یاد می کنند. تولد این استاد روز ۱۱ اردیبهشت ماه و در آستانه روز معلم است ولی همواره دانشجویانش در روز بزرگداشت معلم به او تبریک تولد هم گفته اند. لابد آنان خوب می دانستند که این همیشه استاد چگونه با تدریس زنده است.

او که در آلمان و نزد استادانی بسیار بزرگ، تئاتر آموخته بود، شاید فقط یک بار توصیه استادش ادوارد مارکس را نادیده گرفت. همان روز دشواری که در موقعیت انتخاب قرار گرفته بود، میان ماندن در آلمان و بازگشت به ایران، می دانست هنر و هنرمند در آلمان قدر و قیمت دارد. بهترین دوره زندگی اش دوران شاگردی در کنسرواتوار هامبورگ نزد ادوارد مارکس بود. در کنار دانشجویانی از ۲۰ ملیت گوناگون، مشق تئاتر کرده بود و می دید هنر چگونه میان انسان ها فصل مشترک می سازد و آنان را به یکدیگر نزدیک می کند ولی هوای بازگشت به ایران بدجوری وسوسه اش می کرد. مطمئن بود که در آلمان جای پیشرفت دارد ولی گویی به آن سرزمین تعلق نداشت.

ادوارد مارکس، با نگرانی به شاگرد توانمند خود توضیح داد: تا آنجا که من می دانم در شرق وضعیت تئاتر به عرض و تقاضای رسیده است که جمعیت شرقی طلب کند و اگر تئاتر در جامعه نباشد، دولت را استیضاح کند و زیر سوال ببرد. اما اگر دوست داری

همیشه وفادار باشناسیم که سمندریان در کتاب «این صحنه خانه من است» او را این چنین توصیف کرده: «من استاد خود را در درجه ای دیدم که انگار به اسم اعظم تئاتر و قوف داشت و مانمی فهمیدیم که این همه اطلاعات وسیع و این همه قدرت درست گویی و درست تشخیصی از کجا آمده است. او درباره غرور می گفت که در هنر هر چه بیشتر به خودتان مسلط می شوید، بیشتر به خودتان شک کنید و هر چقدر مراقب باشید، بیشتر در من تردید کنید چون در این صورت است که می توانید از من پیشی بگیرید و جلوتر بروید و آن وقت قبول می کنم که استاد هستم. ببینید مارکس چه حرف بزرگی زد. به همین دلیل است که او همیشه برای من الگو و مثال زنی است.» اگر مارکس استناد بزرگی بود، حمید سمندریان هم به همان اندازه شاگرد خلفی بود. او همواره کوشید تا شاگردانی موفق تر از خودش پرورش بدهد. در دنیای بی رحم هنر که گاه حسادت ها و تنگ نظری ها، مانع راه می شوند، به روشنی می توانستی شور و شوق او را از رشد و پیشرفت شاگردان خود ببینی.

برای اجرا فراهم نبود ولی تدریس همیشه، خاطرش را شاد می کرد و روشش می داشت.

بسیاری از نام آوران هنرهای نمایشی مان، شاگردی او را مایه افتخار خود می دانستند، حتی بزرگانی همانند عزت الله انتظامی یا محمد علی کشاورز که در سال های پختگی و درخشش خود، به واسطه تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا، دانشجوی حمید سمندریان شدند. جامعه تئاتری، اغلب او را «استاد» خطاب می کردند اما او از شنیدن این عنوان خنده اش می گرفت و می گفت من فقط یک نسام دارم: حمید سمندریان. او درباره واژه استاد چنین باوری داشت: «استاد برای من معنای دیگری دارد، استاد برای من بی نظیر است. معنای کلیت دارد، در حالیکه من کلیت نشده ام. ممکن است لنگه کفش باشم که در پایان غنیمت است ولی لنگه کفشم.»

هر که با سمندریان نشست و برخاستی داشته است، حتما نام ادوارد مارکس را از زبان او شنیده است و حالا که این نوشتار در آستانه روز معلم منتشر می شود، هیچ هم بد نیست تا این معلم را هم از زبان شاگرد

آینا قطبی یعقوبی، هنرمند جوان تئاتر درگذشت

آینا قطبی یعقوبی نمایشنامه‌نویس، منتقد تئاتر و مترجم، درگذشت. به گزارش ایلنا، این هنرمند جوان پس از مدت‌ها مبارزه با سرطان، روز ۱۰ اردیبهشت ماه درگذشت.

قطبی یعقوبی در سسی و هشتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر با کارگردانی و ایده‌پردازی نمایش «سوختیم، سوختید، سوختند» در بخش دیگرگونه‌های اجرایی حضور داشت که همراه با ۱۵ اثر دیگر این بخش، از شرکت در جشنواره انصراف داد.



تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۰۸:۴۶

پخش تله تئاتری نوشته حسین پناهی

تئاتر تلویزیونی «یک گل و بهار» در دو قسمت ۱۲ و ۱۳ اردیبهشت، «عشق به افق خورشید» ۱۴ اردیبهشت و «سکوت» ۱۵ اردیبهشت ساعت ۱۷:۳۰ روانه آنتن شبکه ۴ می شوند. به گزارش ایسنا، تئاتر تلویزیونی «یک گل و بهار» در دو قسمت روزهای یکشنبه و دوشنبه ۱۲ و ۱۳ اردیبهشت ساعت ۱۷:۳۰ پخش خواهد شد. این نمایشنامه که توسط حسین پناهی نوشته شده پیش تر هم از تلویزیون پخش شده است. نقش عمو مرتضی که توسط زنده یاد عزت الله مقبلی در این برنامه اجرا شده بسیار در خاطره ها مانده است. این تله تئاتر درباره اتفاقاتی است که در محله ای قدیمی در تهران می افتد و اثر نوشتارژیکی است که با اصلاح کیفیت در رنگ و تصویر برای مخاطبان آماده پخش شده است. «عشق به افق خورشید» به کارگردانی حسین فرخی سه شنبه ۱۴ اردیبهشت ساعت ۱۷:۳۰ پخش خواهد شد.

جشنواره تئاتر خیابانی مریوان و طرح چند پرسش



است. هر چند خبر برگزاری جشنواره آیینی و سنتی در مهر و آبان و جشنواره فجر در بهمن منتشر شده است؛ اما جشنواره مریوان فاقد هر گونه شفافیت در برگزاری است. مهمتر آنکه با توجه به تقویم سیاسی کشور، جشنواره مریوان در دولت کنونی برگزار نخواهد شد و این موضوع می تواند موجب اختلافاتی در آینده شود. عبید رستمی که به

مستقیم پخش شد به عبارت دیگر شرایط کشور طی شش ماه گذشته کماکان برای برگزاری نمایش های خیابانی نیز مهیا نبوده است. از سوی دیگر مشخص نیست جشنواره مریوان برای برگزاری چه بازه زمانی در نظر گرفته است. با عدم برگزاری دیگر جشنواره های اداره کل هنرهای نمایشی از جمله جشنواره کودک همدان و فتح خرمشهر، تقویم جشنواره های تئاتری با نوعی ابهام روبه رو

در ساعات پایانی اداری روز چهارشنبه، اداره کل هنرهای نمایشی در خبری از انتصاب عبید رستمی در مقام دبیر پانزدهمین جشنواره تئاتر خیابانی مریوان خبر داد. این در حالی است که سال گذشته جشنواره مریوان به دلیل بیماری کرونا برگزار نشده است و هم اکنون نیز شرایط کشور برای برگزاری یک جشنواره هنری به لحاظ شرایط بهداشتی و پزشکی مهیا نیست. حتی در جشنواره ۳۹ام تئاتر فجر نیز، بخش خیابانی بدون حضور مردم، در فضای باز تالار وحدت برگزار و از طریق درگاه اداره کل هنرهای نمایشی به صورت

گفته اداره کل هنرهای نمایشی سال هادر عرصه هنرهای نمایشی در مقام نویسنده، بازیگر و کارگردان فعالیت داشته است؛ هم اکنون مدیر کل فرهنگ و ارشاد استان کردستان است. انتصاب آقای رستمی به معنای بازگشت دبیری جشنواره های مدیران استانی است. پیش از این فاتح یاد پروا دبیری جشنواره مریوان موجب انقطاع این سنت شده بود. سال گذشته عدم برگزاری جشنواره مریوان با مخالفت بخشی از جامعه تئاتر خیابانی روبه رو شده بود. حال با وضعیت خطیر کشور مشخص نیست برگزاری جشنواره قرار است به صورت آنلاین باشد یا حضور فیزیکی مردم. جشنواره تئاتر خیابانی مریوان بابتش از یک دهه برگزاری،

به یکی از جاذبه های توریستی منطقه مریوان تبدیل شده است. هم جواری شهر با مرز اقلیم کردستان، دریاچه زریوار، طبیعت خاص منطقه و البته بر بانی کار نوال در شهر مریوان، این جشنواره رابه عنصری مهم در زیست فرهنگی مریوان بدل کرده است. ابهام در برگزاری جشنواره مریوان زمانی حاد می شود که چندی پیش نیز تعدادی از هنرمندان تئاتر خیابانی در نامه ای خطاب به سید عباس صالحی، وزیر ارشاد از مدیریت کنونی دفتر تئاتر خیابانی ارشاد گلایه کرده بودند. هر چند سامان خلیلیان، مدیر این دفتر اتهامات وارده را تکذیب کرده بود، اما برگزاری یا عدم برگزاری جشنواره می تواند موجب بخشی از جامعه خیابانی کار شود.

«صبح نو» از چالش های تدریس تئاتر گزارش می دهد

چالش های موجود برای یک معلم تئاتر

دوازدهم اردیبهشت ماه را روز معلم نام نهاده اند؛ معلمانی که بی شک پایه و اساس تفکر، علاقه و گاه انگیزه را در شاگردان شان بنیان نهاده اند. معلمانی که گاه با رفتارشان فردی را در رشته مورد علاقه اش به جلوانده و او را به سکوی افتخار رهنمون کرده اند و گاه برعکس، چنان انگیزه و علاقه را در شاگرد کشته اند که سرنوشت او را به کل عوض کرده اند.



معلمی اما تنها درس دادن ریاضی و هندسه نیست، هنریش از همه نیاز به معلم و راهنما دارد تا قریحه و جوهره وجود یک نفر که از درونی ترین احساس هایش برآمده به سمتی درست هدایت شود. مربی و معلم بودن در هنرنز چالش های خودش را دارد. در این مجال «محمد میرعلی اکبری»، نماینده نویسنده، کارگردان تئاتر و مربی بازیگری از چالش هایی می گوید که یک مربی بازیگری با آن ها روبه روست.

شروع تدریس هنر

از ۱۰ سال قبل مشغول تدریس شدم. ابتدا با تدریس فیلمنامه نویسی و ساخت فیلم کوتاه ولی بعد به ساخت و مهندسی بازیگری پرداختم. به عنوان یک کارگردان تئاتر عرصه بازی برای صحنه یک دغدغه بزرگ بود. شاید چهار سالی است که متمرکز به همین امر و دغدغه می پردازم. یک متد بازیگری تلقیفی که مورد تأیید من است و تمام تلاش این است که در عین پرورش و رشد این متد، تجربه را در اختیار هنرجویان نسل جدید بگذارم. آموزش به این راه و روش باعث رشد فکری و تجربی خودم نیز شده. اما چالش های بزرگی روبه روی من در این باره وجود دارد که به شرح ذیل چند نمونه آن را شرح می دهم:

نوجه پوری: آموزش ما از دیرباز مشکلات زیادی داشته. یکی از آن مشکلات در رابطه با رشته هایی است که باید یک مربی تجربه دار و مطلع بالای سرآموزنده و شاگرد باشد. واژه مربی و مربیگری در کشور ما قدری از معنای اصلی خود دور است. یک مربی باید باعث رشد و پرواز شاگردانش باشد حتی اگر روزی شاگردان از آن ها جلو بزنند. تئاتر نیز یک حرفه مربی محور است. یک مربی دقیق باید بالای سر هنرجویان تا چندین سال باشد و چنین تربیت را درست را نشان شان دهد. نمونه این تئوری افرادی مثل «لی استراسبرگ» و «سفرود مایزرو» که هنرپیشه هایی تربیت کرده اند که آوازه آن ها از مرزهای بالترزده. ولی این در این سمت آپ قدری اوضاع فرق دارد. به خاطر فرهنگ نوجه پوری (به عبارتی حفظ بچه مرشد) مربی خود را در لباس مرشد و قطب عالم امکان می بیند که شاگردان چون پروانه باید دور او بگردند و ستایشش کنند. آموزگار تمام فتوی که دارد را در عهده شاگرد نمی گذارد. همیشه این جمله «ولش کن او شاخ خواهد شد» در سرکل اهالی آموزش یک فکت اساسی است و این با قاموس اصلی تعلیم و پرورش به خصوص در حرفه تئاتر بیگانه است. مهم آموزش و رشد است نه اینکه بچه مرشد را قلاده به گردنش بیاویزیم و نگذاریم پرواز کند. اصل در این حیطه پرواز است. امتیاز در آموزش تئاتر برای شاگردی است که تلاش بیشتری می کند، منظم است و با عطش و اعتقاد کارش را درست انجام می دهد که نه کسی که در زبان بازی، چاپلوسی و کاسه لیبسی حرف اول را بزند.



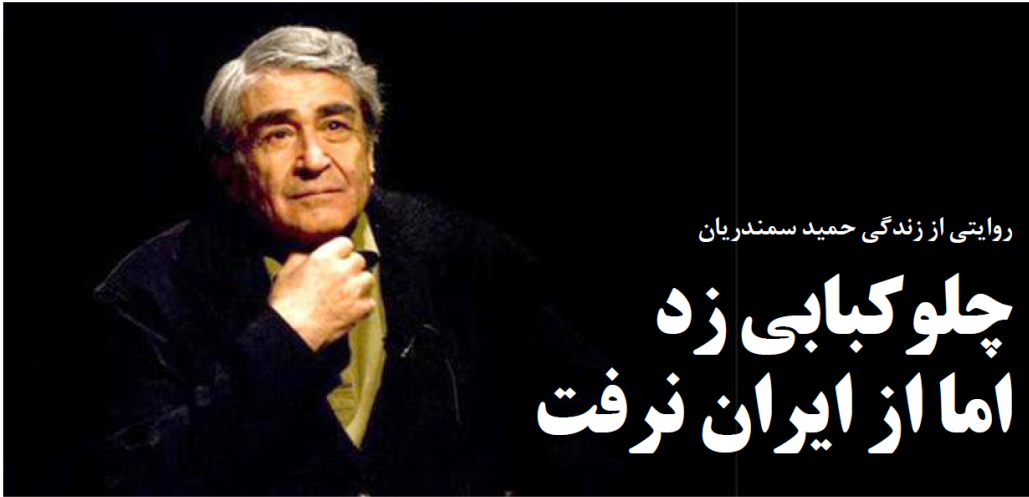
نیز هیچکس نمی تواند یک هفته ای صاحب دان ۱۰ کاراته یا شال قرمز کنگ فوشود. نمی شود یک ماهه بیانیستی شد که ماهرانه شوین بنوازد. به زمان زیاد احتیاج است. آموزش و تمرین و تکرار، تکرار بیش از اندازه، در کنار شکست های زیاد، شکست لازمه رشد و نمو است. شکست بسیار مقدس تر از پیروزی است. شکست های زیاد انسان را ماهر می کند. و امروزه چه بسیارند آدم هایی که از شکست می ترسند. وجه اشتباهی است ترس از شکست. هنرپیشه تئاتر شدن هم همین است. مایز به «سیدنی پولاک» می گوید برای اینکه هنرپیشه شدن شاد شوی بیست سال زمان نیاز است. قبول این امر به نسل جدید سخت است. سخت است به او بگوی صبر و تلاش پیشه کند. تکرار بیش از اندازه برایش کسالت آور است. زیاد او می خواهد دیجیتالی تبدیل به یک ستاره شود. سریع جلوی دوربین سینما برود و همه را وادارند که هنرچو می ترسد از اینکه فکر کند باید خیلی کار کند. و ترسناک تر برایش این است که بداند زمان زیادی می برد تا به این مهارت برسد. این وظیفه مربی است. مربی باید او را صبور کند. نقشه راه را نشان دهد و مربی باید از شاگردش صبورتر باشد. چون آموزش سخت است.

کتاب نخوان ها: شاگردان با کتاب بیگانه اند و سرچشمه فلسفه و سیاست و تفکر شکل گرفت. یونانی ها تئاتر را ساماندهی کردند تا عمیق ترین حرف های فلسفی و تئوری های سیاسی شان را از آن طریق بزنند. تئاتر هنر خواص بوده و هست. هنر انسان های فرهیخته. پس گردانندگان تئاتر باید فراتر از دانش و فکر باشند. و تنها چیزی که می تواند رشد فکری شان را بالا ببرد کتاب است. بزرگ ترین چالش آموزش تئاتر کتاب است. دانشجویان، هنرجویان و علاقه مندان کتاب نمی خوانند. با کتاب بیگانه اند. یکی از وظایف مربیان آشنی نسل جدید با کتاب است. باید اهمیت دانش و خواندن را برای این تشنه های تئاتر بیشتر و بیشتر کنند. این کار زمان و صبر و تکراری می خواهد. چون مهم ترین چیز در تئاتر و آموزشش تکرار است. تکرار رمز وجودی تئاتر است.

چالش هادر آموزش تئاتر بسیارند. از زیر ساخت ها بگیر تا مدیریت، عدالت و شایسته سالاری که مجالش در این یادداشت نیست. ولی این هایی که نام بردم جزو لاینفک سنگ بنای یک آموزش درست برای تئاتر است. تئاتری که هنوز هستند دلسوزانی که می خواهند باتلاش و وقفه زندگی شان چراغش را در فرهنگ کشور روشن نگاه دارند. روشن باد این چراغ.

آب باریکه زندگی گردان: به علت شرایط اسف بار حرفه تئاتر و اینکه بسیاری از هنرمندان این حرفه به سختی در رشته خود بول در می آورند، مجبور به ایجاد شغل دوم هستند و یکی از راه های ارتقای آموزش تئاتر است. یک مربی وقتی به دید آب باریکه به آموزش نگاه کند از سر وقت گذرانی و سپری شدن زمان می رود و سر هر کلاسی حرفی تکراری می زند که هم موجب کسالت و یکنواختی برای خود او شده هم عشق و علاقه به این حرفه را در دل یک هنرجو می کشد. مربی بازیگری باید دغدغه داشته باشد. دغدغه ساخت جهان منظم تئاتری. او باید فراتر از حق التدریسی که می گیرد وقت بگذارد. از رمز خستگی بگذرد و بعد گسترش علمش را پهنوار کند. یک مربی باید عاشق حرفه اش باشد و روی کبریت علاقه هنرجو بنزینی بریزد تا تبدیل به مشعلی شود که در تمامی این راه صعب العبور خاموش نشود. راه هنرپیشگی سخت است. راهی با شیب تند سریال. یک مربی باید دلسوزانه کنار شاگردانش باشد تا از گردنه های ترسناک و پیچ های تند که باعث سقوط و گمراهی و خروج از راه می شود، حامیانه کنار شاگردش بایستد. این یک غیرت می خواهد. غیرتی که باید به فرهنگ یک مملکت داشت. دلسوزی، سخت گیری، نکته ستی و ارتقا مهم ترین خصوصیات یک مربی بازیگری ست. یک مربی همچنان باید «تجانش خالی باشد» برای اینکه علم های جدید و نوظهور را در ظرف خود بریزد و علمش را دوباره سازی کند. هنوز که هنوز هنرپیشه های نامی در هالیوود به سراغ مربیان شان می روند و از آن ها دوباره می آموزند. حتی اگر مشورت کوچکی باشد از آن ها می پرسند و این یک اصل است.

راه های میان بری که اصلا وجود ندارند: نسل جدید نسل اینترنت و فووری است. همه چیز را سریع می خواهد. همه چیز راحت و هلو برود نوی گلو. نسل ماکروویوی. در عصر استارت آپ ها همه چیز باید سریع باشد. با زدن یک دکمه روی اپ تانیم ساعت دیگر غذا دم در خانه شامست. حتی دیگر نیازی نیست که دست در کیف پولت کنی و تراولی به بییک بدهی. همه چیز دیجیتالی انجام شده. در این عصر عجیب حتی عشق ها هم دیجیتالی شده. در گذشته برای رسیدن به عشق ها تو باید زمان صرف می کردی. عرق می ریختی. استرس داشتی. بنابراین سخت تلاش می کردی. زندگی بی تلاش محصول این عصر کاهلی ست. گوشی ها جای کتاب ها را گرفته. و جملات بی سرو تهی به دروغ متناسب به فلان فیلسوف در اینستاگرام جای فلسفه و جامعه شناسخی را بر کرده. ولی حتی در این عصر



روایتی از زندگی حمید سمندریان

چلو کبابی زده اما از ایران نرفت

نکته

برشت روی میز کبابی

رستوران تعطیل می‌شود. آقای حمید سمندریان واقعا رویش نمی‌شده پول بگیرد. این کارها را خدایمهرز احمد آقاوی یا حمید لیخته انجام می‌دادند. این کبابی کلا با توفیق بچه‌های تئاتر بود. این‌ها گاهی می‌آمدند پول نمی‌دادند و می‌گفتند بعدا حساب می‌کنیم و چون صاحبان رستوران کلا تجربه چنین کاری را نداشتند، هنرمندان و مترجمان می‌آمدند که کمک بکنند و بعضی روزها آن‌جا غذا می‌خوردند تا چرخ کبابی بچرخد. تصور کنید که محمدعلی کشاورز یا عزت‌انظاری آن‌جا نشسته و یک مشتری می‌آید. می‌بیند که این‌جا پر از بازیگر است؛ کسایی که آن‌ها را در نمایش‌های تلویزیونی زنده از شبکه دو دیده یا مثلا قیلم‌شان را در سینما دیده است. خدا بیامر سمندریان تعریف می‌کرد که مشتریان می‌آمدند و این بازیگران را می‌دیدند و شگفت‌زده می‌شدند و می‌گفتند که این‌جا چه خبر است و چرا این‌همه بازیگر در این‌جا هست. تصور کنید که مشتری می‌رود تا کباب بخورد و می‌بیند که محمدعلی کشاورز و اسماعیل محرابی نشسته‌اند و صاحب‌رستوران دارد درباره برشت صحبت می‌کند. آن‌جا برای مردم محیطی عجیب و نامتجانس بود، چون عموما فرهنگ رستوران و کبابی، آن‌ها در آن سال‌ها متفاوت بود. تصور کنید وارد یک کبابی شده‌اید و آن‌جا قطعه‌ای از باخ به رهبری فون کارایان در حال پخش باشد!

که انگار به اسم اعظم تئاتر وقف داشت و ما نمی‌فهمیدیم که این همه اطلاعات وسیع و این همه قدرت درست‌گویی و درست‌تشخیصی از کجا آمده است. او درباره غرور می‌گفت که در هنر هر چه بیشتر به خودتان مسلط می‌شوید، بیشتر به خودتان شک کنید و هر قدر مراقب خود دارید، بیشتر به خود تردید کنید چون در این صورت است که می‌توانید از من پیشی بگیرید و جلوتر بروید و آن وقت قبول می‌کنم که استاد هستم. ببینید مارکس چه حرف بزرگی زد. به همین دلیل است که او همیشه برای من الگو و مثال زدنی است. اگر مارکس استاد بزرگی بود، حمید سمندریان هم به همان اندازه شاگرد خفنی بود. او همواره کوشید تا شاگردانی موفق‌تر از خودش پرورش بدهد. در دنیای بی‌رحم هنر که گاه حسادت‌ها و تنگ‌نظری‌ها، مانع راه می‌شوند، به روشنی می‌توانستی شور و شوق او را از رشد و پیشرفت شاگردان خود ببینی. ادوارد مارکس راست می‌گفت تئاتر ما هنوز هم همان گرفتاری‌ها را دارد؛ هنوز هم جایی در زندگی مردمان ندارد و کسی به دلیل نبودنش، لب به اعتراض نمی‌گشاید ولی چه خوب که شاگرد دست‌پورده او به ایران بازگشت، هرچند بسیاری از نمایشنامه‌های مورد علاقه‌اش را در قامت صحنه و اجرا ندید ولی با پرورش چندین نسل از هنرموزان مشتاق، نقشی بی‌بدیل در تئاتر میهن خود ایفا کرد.

بود ولی شاگرد تیزهوش خیلی زود، تدریس را به عنوان راهی دیگر برای تنفس در هوای تئاتر انتخاب کرد. اگر شرایط برای اجرا فراهم نبود ولی تدریس همیشه، خاطرات را شاد می‌کرد و روشش می‌داشت. بسیاری از نام‌آوران هنرهای نمایشی‌مان، شاگردی او را مایه افتخار خود می‌دانستند، حتی بزرگانی همانند عزت‌الله انتظامی یا محمدعلی کشاورز که در سال‌های یختری و درخشش خود، به واسطه تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا، دانشجوی حمید سمندریان شدند. جامعه تئاتری، اغلب او را «استاد» خطاب می‌کردند اما او از شنیدن این عنوان خنده‌اش می‌گرفت و می‌گفت من فقط یک نام دارم؛ حمید سمندریان. او درباره واژه استاد چنین باوری داشت: «استاد برای من معنای دیگری دارد، استاد برای من بی‌نظیر است. معنای کلیت دارد، در حالی که من کلیت نشده‌ام. ممکن است لنگه کفش باشم که در پایان غنیمت است ولی لنگه کفشم» هر که با سمندریان نشست و برخاست داشته است، حتما نام ادوارد مارکس را از زبان او شنیده است و حالا که این نوشتار در آستانه روز معلم منتشر می‌شود، هیچ هم بد نیست تا این معلم را هم از زبان شاگرد همیشه وفادارش بشناسیم که سمندریان در کتاب «این صحنه خانه من است» او را این چنین توصیف کرده: «من استاد خود را در درجه‌ای دیدم

بود؛ تئاتر در شرق هرگز موقعیت درخشانی را که در غرب داشت، به دست نیاورده بود. اغلب، نمایش‌ها چند اجرای محدود داشتند و حتی گاه گروه‌های اجرایی از جمله گروه خودش برای یافتن بازیگر زن دچار مشکل می‌شدند. قرار نبود کسی از راه تئاتر زندگی کند. سالی هم به آن شکل فعال نبود. برای اجرای نمایش گاه از سفارت‌های خارجه مانند انجمن ایران آمریکا، انجمن ایران و فرانسه یا موسسه گوته کمک می‌گرفتند و گاهی هم نمایش‌های خود را در سالن‌های دانشکده روی صحنه می‌بردند. اما چند چیز در وجود سمندریان ریشه داشت؛ عشق به ایران، تئاتر و تدریس. او با همین عشق و با همان کمبودها و در همان سالن‌ها آثاری درخشان روی صحنه برد؛ «مردم‌های بی کفن و دفن»، «شوکتا»، «ملاقات بانوی سالخورده»، «کرگدن»، «اندورا»، «بازی استریندبرگ»، «بلاغ وحش شیشه‌ای»، «ازدواج آقای می‌سی‌سی‌بی»، «دایره کچی قفقازی» و... او در تمام سال‌های بعد، حتی در ایام خانه‌نشینی و دوری اجباری از صحنه، حتی در سال‌هایی که به اجبار زندگی، چلوکبابی راهاندازی کرده بود، با وجود تمام پیشنهادهای فریبده‌ای که برای زندگی و کار در اروپا داشت، هرگز به مهاجرت از ایران تن نداد. مهم نبود که در تمام آن سال‌ها چند بار جملات استادش ادوارد مارکس را به یاد آورده بود. ادوارد مارکس به درستی گفته

همدلی! اردیبهشت ماه تولد حمید سمندریان است که بسیاری از دانشجویانش که خود در جایگاه معلمی قرار گرفته‌اند، از او به عنوان «همیشه استاد» یاد می‌کنند. تولد او روز ۹ اردیبهشت ماه و در آستانه روز معلم است. کسی که بسیاری از بزرگان تئاتر ایران علی‌رغم آن که خود به مقام استادی رسیده‌اند، او را استاد خود می‌دانند و همواره در روز بزرگداشت معلم به او تبریک تولد هم گفته‌اند. لایب آنان خوب می‌دانستند که این همیشه استاد چگونه با تدریس زنده است. ایستاد در گزارشی درباره این استاد بزرگ تئاتر ایران نوشت: استاد بزرگ تئاتر آلمان به شاگرد ایرانی‌اش گفت: حمید تو خودت باید تصمیم بگیری. من نمی‌دانم شرایط تئاتر در ایران چگونه است. فقط خدا کند که پیشمان نشوی. حمید سمندریان که تحصیل خود را در دانشگاه آلمانی به پایان رسانده بود، با دقت جملات استاد را می‌شنید. تردیدی عجیب در وجودش جنبه زده بود، مثل آن شب که تا صبح گریست، ویولنش را رها کرد و در دوراهی میان موسیقی و تئاتر، دومی را انتخاب کرد. او که در آلمان و نزد استادانی بسیار بزرگ، تئاتر آموخته بود، شاید فقط یک بار توصیه استادش ادوارد مارکس را نادیده گرفت. همان روز دشواری که در موقعیت انتخاب قرار گرفته بود؛ میان ماندن در آلمان و بازگشت به ایران. می‌دانست هنر و هنرمند در آلمان قدر و قیمت دارد. بهترین دوره زندگی‌اش دوران شاگردی در کنسرواتوار هامبورگ نزد ادوارد مارکس بود. در کنار دانشجویانی از ۲۰ ملیت گوناگون، مشق تئاتر کرده بود و می‌دید هنر چگونه میان انسان‌ها فصل مشترک می‌سازد و آنان را به یکدیگر نزدیک می‌کند ولی هوای بازگشت به ایران بدجوری وسوسه‌اش می‌کرد. مطمئن بود که در آلمان جای پیشرفت دارد ولی گویی به آن سرزمین تعلق نداشت. ادوارد مارکس، بسا نگرانی به شاگرد توانمند خود توضیح داد: تا آنجا که من می‌دانم در شرق وضعیت تئاتر به عرضه و تقاضا نرسیده است که جمعیت شرقی طلب کند و اگر تئاتر در جامعه نباشد، دولت را استیضاح کند و زیر سؤال ببرد. اما اگر دوست داری برو. امینوارم موفق باشی. چون اصلا نمی‌دانم آنجا چه خبر است، نمی‌توانم چیزی بگویم. مدتی گذشت. شاگرد مرده، شب‌های بی‌خوابی را گذراند و سرانجام تصمیم به بازگشت گرفت. فکر کرد، آنجا هر چه باشد، میهن من است. حمید سمندریان بعد از بازگشت به ایران به سرعت برای تدریس در دانشگاه دعوت شد. او می‌دید که استادش ادوارد مارکس به درستی گفته

دبیر پانزدهمین جشنواره تئاتر خیابانی مریوان تعیین شد

سنندج - فرهادی - مدیرکل هنرهای نمایشی، طی حکمی «عبید رستمی» مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کردستان را به عنوان «دبیر پانزدهمین جشنواره تئاتر خیابانی مریوان» معرفی کرد.

با حکم قادر آشنا مدیرکل هنرهای نمایشی کشور عبید رستمی مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی کردستان به عنوان دبیر پانزدهمین جشنواره تئاتر خیابانی مریوان تعیین شد. در این حکم آمده است: جشنواره تئاتر خیابانی مریوان به عنوان مهم ترین رویداد این گونه نمایشی در کشور، جایگاه ارزنده و مهمی در میان هنرمندان ایران و سایر کشورها، صاحب نظران و مخاطبان و به ویژه مردم شریف مریوان دارد. ارتباط نزدیک و صمیمی نمایش خیابانی و گونه های متفاوت اجرایی این حوزه با مخاطبان و بیان مسائل و دغدغه های انسانی و اجتماعی و میزان بالای اثرگذاری آن، امتیاز ارزشمندی است که می توان با پژوهش، برنامه ریزی کارشناسانه و بهره گیری از تجربیات پیشین، از این امتیاز گرانسنگ بهره های بسیار برد. این موضوع در سالجاری و به جهت شیوع بیماری و تبعات فردی و اجتماعی آن اهمیت دو چندان خواهد داشت. با توجه به تجربه، تخصص و جایگاه مدیریتی جنابعالی در فرهنگ و هنر استان به موجب این حکم به عنوان «دبیر پانزدهمین جشنواره تئاتر خیابانی مریوان» منصوب می شوید. امید که با بهره گیری از نظرات سازنده، تجربیات و توان ارزنده هنرمندان و صاحب نظران و جلب و جذب مشارکت های مادی و معنوی نهادهای استان در برگزاری شایسته و اثرگذار این رویداد ارجمند پیروز و سربلند باشید. انتظار می رود در تمام مراحل برنامه ریزی و برگزاری، صیانت از سلامت هنرمندان و مخاطبین و عوامل محترم برگزاری در اولویت مؤکد قرار گیرد.



صحنه پژوهان از تئاتر اصفهان گفتند

تئاتر علمی در مقابل نمایش سنتی بود و از هر مسیری می رفتیم، به بن بست می خوردیم، تئاتر علمی همواره در سایه بود و شرایط زیستی اصفهان به گونه ای بود که ما را نمی دیدند.

وی افزود: برای اجرای تئاتر علمی در اصفهان امکاناتی در اختیار نداشتیم و به دشواری سالی را در اختیار گرفتیم اما با این حال دوام آوردیم، هر چند که تماشاگر تئاتر سنتی اصفهان در هر اجرا، ۸۰۰ تا ۹۰۰ نفر بودند اما تماشاگر تئاتر ما بیشتر از ۲۰ نفر نبود که البته اساتید مطرح ادبیات و فلسفه در میان این تعداد محدود حضور داشتند.

این منتقد تئاتر با اشاره به تلاش هایش برای سوق دادن تئاتر اصفهان به سمت تئاتر علمی بیان داشت: در آن زمان به دلیل اینکه خودمان نمایشنامه نویس نداشتیم، از نمایشنامه های ترجمه استفاده می کردیم و در زمان سفر اوژن یونسکو به اصفهان، نمایشنامه ای از او را به روی صحنه بردیم که مورد تأییدش قرار گرفت.

کوشان به بیان خاطره ای از حضور اوژن یونسکو در اصفهان پرداخت و گفت: یونسکو طی صحبتی که با هم داشتیم، تأکید داشت در مورد زندگی مردم کوچه بازار تحقیق کنید و از زندگی آنها بنویسید که از آن زمان مصمم به پژوهش در تاریخ تئاتر و نمایش اصفهان شدم.

وی با تقدیر از مسئولان تالار هنر و معاونت فرهنگی شهرداری اصفهان برای برپایی مراسم صحنه پژوهان به تالیفاتش در حوزه تئاتر اشاره کرد و گفت: در جلد اول کتاب «تاریخ تئاتر اصفهان» مراحل تحول و دگرگونی هنر نمایش از زمان صفویه تا پیروزی انقلاب بررسی می شود.

این نویسنده با اشاره به مصاحبه مفصلی که با مرحوم رضا ارحام صدر داشته است، بیان داشت: مرحوم ارحام صدر برگرفته از لهجه شیرین او بود، مخاطبان زیادی را جلب کرد، وی با بیان اینکه ارحام صدر در نمایش های فنی البناهی شوی های خلق می کرد بدون اینکه به روند نمایش ضربه زند، یادآور شد: اکثر مسافران که به اصفهان سفر می کردند، علاوه بر بازدید از آثار تاریخی اصفهان، به تماشای نمایش های ارحام صدر می رفتند.



پژوهش های چشمگیر اجرایی نیست، این نویسنده با تأکید بر اهمیت طبقه بندی داده ها و صورت بندی نتایج تصریح کرد: چنین کاری اکنون با تلاش محققان و پژوهشگران تئاتر، در حال انجام است و همجوشی پیشکسوتان تئاتر که در دهه های گذشته شاهدان عینی وقایع تئاتر در ایران بوده اند با نسل جوانی که از دانشکده های تئاتر سربرمی آورد، توانسته تصویر کاملی از تئاتر ایرانی ترسیم سازد.

به گفته وی، هنگامی که این پژوهش نوپای نظری با پژوهش های اجرایی و صحنه ای به توازن برسد، زمینه منطقی برای شکوفایی پژوهش تئاتر در ایران فراهم می شود.

تئاتر علمی نقطه مقابل تئاتر سنتی اصفهان بود

پیشکسوت تئاتر اصفهان نیز در این مراسم پژوهشگران تئاتر را در اقلیت دانست و برگزاری چنین برنامه هایی را ارزشمند قلمداد کرد.

ناصر کوشان با اشاره به تجربیات گذشته خود گفت: در آن مقطعی که از کارگاه نمایشی تهران به اصفهان بازگشتم،

تنها محدود به پایتخت نیست، یادآور شد: حیرتانگیز است که پژوهشگرانی در اقصی نقاط ایران در غیاب پژوهشکده، فقدان امکانات و فقر منابع با تلاشی ستودنی «تئاتر مردمی» شهرهای خویش را به دقت ثبت و بررسی می کنند.

وی افزود: این پژوهش ها به راحتی انجام نمی شوند و پژوهشگران با مورخان تئاتر برای انجام کار خویش دست کم با دو معضل اساسی مستندات مکتوب و قرار گرفتن رود روی تاریخ انگاران مواجه هستند.

سرور بایسان اینکه در سال های اخیر نمونه های قابل توجهی از این آثار پژوهشی اصیل نگاشته شده اند، تأکید کرد: به گواهی آثار منتشره، تحولات تئاتر اصفهان با آن سابقه دیرپای خویش یا تئاتر گیلان و مشهد با هنرمندان پرشمارش اینک با دقتی علمی، زیر نگاه پژوهشگران سنجیده و ارزیابی می شود و صورت بندی جامعی از سیر نمایشنامه نویسی در ایران ارائه می شود.

سرور با طرح این موضوع که توازن میان پژوهش های نظری و عملی وجود ندارد، گفت: پژوهش های متن محور و تاریخ نگاری تئاتر رشدی یکسویه داشته اند و هنوز خبری از

در ویژه برنامه صحنه پژوهان که به مناسبت هفته فرهنگی اصفهان از سوی دفتر تخصصی نمایش در موزه هنرهای معاصر به انجام رسید، از ناصر کوشان برای تألیف اثر تاریخ تئاتر اصفهان، مریم موجدیان اثر نمایشنامه نویسان معاصر ایران (۲ جلد) و علیرضا ارواحی اثر نامتناهی سازی سیاست در آیین های نمایشی به عنوان پژوهشگران اصفهانی عرصه تئاتر، تقدیر به عمل آمد.

رضا سرور، منتقد تئاتر که مهمان ویژه این مراسم بود به تاریخچه پژوهش تئاتر در دنیا از گذشته های دور تاکنون اشاره مفصلی داشت و در ادامه گفت: از بخت یاری ما بوده که پژوهش تئاتر در ایران از همان اولین بارقه هایش هرگز موضعی خنثی یا بی طرف نداشته است.

وی افزود: شاید تقارن آغاز تئاتر مدرن ایرانی با نهضت مشروطیت باعث شده که پژوهشگران تئاتر ایران علاوه بر تلاش برای شناخت تکنیک تئاتر؛ وجه اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آن را نیز مدنظر داشته باشند.

این فعال عرصه تئاتر بابیان اینکه در تاریخ نظریه و پژوهش تئاتر غرب مسئله اساسی همان توالی پژوهش هاست، ادامه داد: در ایران گسست در سیر پژوهش نمایان است، این گسست نه فقط به معنای توقف در انتشار کتابها بلکه به معنای قطع ارتباط فکری میان نسل هاست. به گفته وی، در غیاب ارتباط فکری و عدم انتقال تجربه ها، هر نسل، بی اعتنا یا بی اطلاع از دستاوردهای پیشین کار خود را بی هیچ نکته جدیدی از صفر آغاز می کند. چند گام به پیش می رود و بعد متوقف و ناپدید می شود، نسل بعدی از راه می رسد، دوباره از صفر آغاز می کند و در پایان به سرنوشت پژوهشگر پیشین دچار می شود.

سرور، اولین دلیل ترلززل جایگاه پژوهش در تئاتر ایران را فقدان پژوهشکده های تئاتر نامید و گفت: وجود پژوهشکده هایی که با سازوکار مناسب بتوانند دستاوردهای پیشین را آرشیو کنند، به مطالعات تئاتر سمت و سویی ببخشند و نهایتاً با بودجه ای مکفی بتوانند پژوهشگران را از دغدغه های معیشتی بازدارند، یک ضرورت است اما در کشور ما چون رویا می ماند.

این منتقد تئاتر بابیان اینکه دایره پژوهشگران تئاتر ایران

به مناسبت هفته فرهنگی اصفهان در ویژه برنامه دفتر تخصصی نمایش در موزه هنرهای معاصر صحنه پژوهان از تئاتر اصفهان گفتند

به گونه‌ای بود که ما را نمی‌دیدند. کوشان افزود: برای اجرای تئاتر علمی در اصفهان امکاناتی در اختیار نداشتیم و به دشواری سالی را در اختیار گرفتیم اما با این حال دوام آوردیم، هر چند که تماشاگر تئاتر سنتی اصفهان در هر اجرا، ۸۰۰، ۹۰۰ نفر بودند اما تماشاگر تئاتر ما بیشتر از ۲۰ نفر نبود که البته اساتید مطرح ادبیات و فلسفه در میان این تعداد محدود حضور داشتند. این منتقد تئاتر با اشاره به تلاش‌هایش برای سوق دادن تئاتر اصفهان به سمت تئاتر علمی بیان داشت: در آن زمان به دلیل اینکه خودمان نمایشنامه نویسنده نداشتیم، از نمایشنامه‌های ترجمه استفاده می‌کردیم و در زمان سفر لوژن یونسکو به اصفهان، نمایشنامه‌ای از او را به روی صحنه بردیم که مورد تأییدش قرار گرفت. کوشان به بیان خاطره‌ای از حضور اوژن یونسکو در اصفهان پرداخت و گفت: یونسکو طی صحبتی که با هم داشتیم، تأکید داشت در مورد زندگی مردم کوچه بازار تحقیق کنید و از زندگی آنها بنویسید که از آن زمان مصمم به پژوهش در تاریخ تئاتر و نمایش اصفهان شدم.

بررسی مراحل هنر نمایش از صفویه تا پیروزی انقلاب در کتاب تاریخ تئاتر اصفهان

وی با تقدیر از مسئولان تالار هنر و معاونت فرهنگی شهرداری اصفهان برای برپایی مراسم صحنه پژوهان به تألیفاتش در حوزه تئاتر اشاره کرد و گفت: در جلد اول کتاب تاریخ تئاتر اصفهان مراحل تحول و دگرگونی هنر نمایش از زمان صفویه تا پیروزی انقلاب بررسی می‌شود. این نویسنده با اشاره به مصاحبه مفصلی که با مرحوم رضا ارحام صدر داشته است، بیان داشت: مرحوم ارحام صدر با ارائه نمایش کم‌دی انتقادی، با اسلوب و کلام اصفهانی که برگرفته از لهجه شیرین او بود مخاطبان زیادی را جلب کرد. وی با بیان اینکه ارحام صدر در نمایش‌های فی البداهه شوخی‌هایی خلق می‌کرد بدون اینکه به روند نمایش ضربه زند، یادآور شد اکثر مسافران که به اصفهان سفر می‌کردند، علاوه بر بازدید از آثار تاریخی اصفهان، به تماشای نمایش‌های ارحام صدر می‌رفتند.

وجود ندارد، گفت: پژوهش‌های متن‌محور و تاریخ‌نگاری تئاتر رشدی یک‌سویه داشته‌اند و هنوز خبری از پژوهش‌های چشمگیر اجرایی نیست. این نویسنده با تأکید بر اهمیت



طبقه‌بندی داده‌ها و صورت‌بندی نتایج تصریح کرد: چنین کاری اکنون با تلاش محققان و پژوهشگران تئاتر، در حال انجام است و هم‌دوشی پیشکسوتان تئاتر که در دهه‌های گذشته شاهدان عینی وقایع تئاتر در ایران بوده‌اند با نسل جوانی که از دانشکده‌های تئاتر سربرمی‌آورد، توانسته تصویر کاملی از تئاتر ایرانی ترسیم سازد. به گفته وی، هنگامی که این پژوهش نویی نظری با پژوهش‌های اجرایی و صحنه‌ای به توازن برسد، زمینه منطقی برای شکوفایی پژوهش تئاتر در ایران فراهم می‌شود.

تئاتر علمی نقطه مقابل تئاتر سنتی اصفهان بود

ناصر کوشان پیشکسوت تئاتر اصفهان نیز در این مراسم پژوهشگران تئاتر را در اقلیت دانست و برگزاری چنین برنامه‌هایی را ارزشمند قلمداد کرد و با اشاره به تجربیات گذشته خود گفت: در آن مقطعی که از کارگاه نمایشی تهران به اصفهان بازگشتم، تئاتر علمی در مقابل نمایش سنتی بود و از هر مسیری می‌رفتیم، به بن بست می‌خوردیم، تئاتر علمی همواره در سایه بود و شرایط زیستی اصفهان

بتوانند پژوهشگران را از دغدغه‌های معیشتی بازدارند، یک ضرورت است اما در کشور ما چون رویا می‌ماند. این منتقد تئاتر با بیان اینکه دایره پژوهشگران تئاتر ایران تنها محدود به

پایتخت نیست، یادآور شد: حیرت‌انگیز است که پژوهشگرانی در اقصی نقاط ایران در غیاب پژوهشکده، فقدان امکانات و فقر منابع با تلاشی ستودنی «تئاتر مردمی» شهرهای خویش را به دقت ثبت و بررسی می‌کنند. وی افزود: این پژوهش‌ها به‌راحتی انجام نمی‌شوند و پژوهشگران یا مورخان تئاتر برای انجام کار خویش دست کم با دو معضل اساسی مستندات مکتوب و قرار گرفتن رودروی تاریخ‌انگاران مواجه هستند.

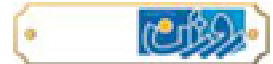
همراهی پیشکسوتان و نسل جدید تصویر کاملی از تئاتر ایرانی ترسیم می‌سازد

سرور با بیان اینکه در سال‌های اخیر نمونه‌های قابل توجهی از این آثار پژوهشی اصیل نگاشته شده‌اند، تأکید کرد: به گواهی آثار منتشره، تحولات تئاتر اصفهان با آن سابقه دیرپای خویش یا تئاتر گیلان و مشهد با هنرمندان پرشمارش اینک با دقتی علمی، زیر نگاه پژوهشگران سنجیده و ارزیابی می‌شود و صورت‌بندی جامعی از سیر نمایشنامه‌نویسی در ایران ارائه می‌شود. سرور با طرح این موضوع که توازن میان پژوهش‌های نظری و عملی

اصفهان-خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی: در ویژه برنامه صحنه پژوهان که به مناسبت هفته فرهنگی اصفهان از سوی دفتر تخصصی نمایش در موزه هنرهای معاصر به انجام رسید، از ناصر کوشان برای تألیف اثر تاریخ تئاتر اصفهان، مریم موحدیان اثر نمایشنامه نویسان معاصر ایران (۲ جلد) و علیرضا ارواحی اثر نامتناهی سازی سیاست در آیین‌های نمایشی به عنوان پژوهشگران اصفهانی عرصه تئاتر، تقدیر به عمل آمد. رضا سرور، منتقد تئاتر که مهمان ویژه این مراسم بود، به تاریخچه پژوهش تئاتر در دنیا از گذشته‌های دور تاکنون اشاره مفصلی داشت و در ادامه گفت: از بختیاری ما بوده که پژوهش تئاتر در ایران از همان اولین بارقه‌هایش هرگز موضعی خنثی یا بی‌طرف نداشته است. وی افزود: شاید تقارن آغاز تئاتر مدرن ایرانی با نهضت مشروطیت باعث شده که پژوهشگران تئاتر ایران علاوه بر تلاش برای شناخت تکنیک تئاتر، وجه اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آن را نیز مد نظر داشته باشند. این فعال عرصه تئاتر با بیان اینکه در تاریخ نظریه و پژوهش تئاتر غرب مسئله اساسی همان توالی سیر پژوهش نمایان است، این گسست نه فقط به‌معنای توقف در انتشار کتاب‌ها بلکه به‌معنای قطع ارتباط فکری میان نسل‌هاست. به گفته وی، در غیاب ارتباط فکری و عدم انتقال تجربه‌ها، هر نسل، بی‌اعتنا یا بی‌اطلاع از دستاوردهای پیشین کار خود را بی‌هیچ نکته جدیدی از صفر آغاز می‌کند. چند گام به‌پیش می‌رود، و بعد متوقف و ناپدید می‌شود، نسل بعدی از راه می‌رسد، دوباره از صفر آغاز می‌کند و در پایان به سرنوشت پژوهشگر پیشین دچار می‌شود.

فقدان پژوهشکده‌های تئاتر جایگاه تئاتر را تنزل داد

سرور، اولین دلیل تنزل جایگاه پژوهش در تئاتر ایران را فقدان پژوهشکده‌های تئاتر نامید و گفت: وجود پژوهشکده‌هایی که با سازوکار مناسب بتوانند دستاوردهای پیشین را آرسو کنند، به مطالعات تئاتر سمت و سویی ببخشند و نهایتاً با بودجه‌ای مکفی



تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۸:۴۶

در این ویژه برنامه که به مناسبت هفته فرهنگی اصفهان از سوی دفتر تخصصی نمایش در موزه هنرهای معاصر به انجام رسید

صحنه پژوهان از تئاتر اصفهان گفتند



است که پژوهشگرانی در اقصی نقاط ایران در غیاب پژوهشگر، فقدان امکانات و فقر منابع با تلاشی ستودنی «تئاتر مردمی» شهرهای خویش را به دقت ثبت و بررسی می کنند. وی افزود: این پژوهش ها به راحتی انجام نمی شوند و پژوهشگران یا مورخان تئاتر برای انجام کار خویش دست کم با دو معضل اساسی مستندات مکتوب و قرار گرفتن رودری تاریخ انگاران مواجه هستند. سرور با بیان اینکه در سال های اخیر نمونه های قابل توجهی از این آثار پژوهشی اصیل نگاشته شده اند، تاکید کرد: به گواهی آثار منتشره، تحولات تئاتر اصفهان با آن سابقه دیربای خویش یا تئاتر گیلان و مشهد با هنرمندان پر شمارش اینک با دقتی علمی، زیر نگاه پژوهشگران سنجیده و ارزیابی می شود و صورت بندی جامعی از سیر نمایشنامه نویسی در ایران ارائه می شود. سرور با طرح این موضوع که توازنی میان پژوهش های نظری و عملی وجود ندارد، گفت: پژوهش های متن محور و تاریخ نگاری تئاتر رشدی یک سویه داشته اند و هنوز خبری از پژوهش های چشمگیر اجرایی نیست. این نویسنده با تاکید بر اهمیت طبقه بندی داده ها و صورت بندی نتایج تصریح کرد: چنین کاری اکنون با تلاش محققان و پژوهشگران تئاتر، در حال انجام است و هم دوشی پیشکسوتان تئاتر که در دهه های گذشته شاهدان عینی وقایع تئاتر در ایران بوده اند با نسل جوانی که از دانشکده های تئاتر سر بر می آورد، توانسته تصویر کاملی از تئاتر ایرانی ترسیم سازد.

نهایتاً با بودجه ای مکفی بتوانند پژوهشگران را از دغدغه های معیشتی بازدارند، یک ضرورت است اما در کشور ما چون رویا می ماند. این منتقد تئاتر با بیان اینکه دایره پژوهشگران تئاتر ایران تنها محدود به پایتخت نیست، یادآور شد: حیرت انگیز

می شود. سرور، اولین دلیل تزلزل جایگاه پژوهش در تئاتر ایران را فقدان پژوهشگرهای تئاتر نامید و گفت: وجود پژوهشگرهای که با سازوکار مناسب بتوانند دستاوردهای پیشین را آرشیو کنند، به مطالعات تئاتر سمت و سویی ببخشند و

از ناصر کوشان برای تألیف اثر «تاریخ تئاتر اصفهان» مریم موحیدیان اثر «نمایشنامه نویسان معاصر ایران (۲ جلد)» و علیرضا ارواحی اثر «تأتمانی سازی سیستمات در آیین های نمایشی» به عنوان پژوهشگران اصفهانی عرصه تئاتر، تقدیر به عمل آمد. رضا سرور، منتقد تئاتر که مهمان ویژه این مراسم بود، به تاریخچه پژوهش تئاتر در دنیا از گذشته های دور تا کنون اشاره مفصلي داشت و در ادامه گفت: از بخت یاری ما بوده که پژوهش تئاتر در ایران از همان اولین بارقه هایش هرگز موضعی خنثی یا بی طرف نداشته است. وی افزود: شاید تقارن آغاز تئاتر مدرن ایرانی با نهضت مشروطیت باعث شده که پژوهشگران تئاتر ایران علاوه بر تلاش برای شناخت تکنیک تئاتر، وجه اخلاقی، اجتماعی و سیاسی آن را نیز مد نظر داشته باشند. این فعال عرصه تئاتر با بیان اینکه در تاریخ نظر به پژوهش تئاتر غرب مسئله اساسی همان توالی پژوهش هاست، ادامه داد: در ایران گسست در سیر پژوهش نمایان است، این گسست نه فقط به معنای توقف در انتشار کتاب ها بلکه به معنای قطع ارتباط فکری میان نسل هاست. به گفته وی، در غیاب ارتباط فکری و عدم انتقال تجربه ها، هر نسل، بی اعتنا یا بی اطلاع از دستاوردهای پیشین کار خود را بی هیچ نکته جدیدی از صفر آغاز می کند. چند گام به پیش می رود، و بعد متوقف و ناپدید می شود، نسل بعدی از راه می رسد، دوباره از صفر آغاز می کند و در پایان به سر نوشت پژوهشگر پیشین دچار

مروری بر آثار نمایشی که با موضوع زندگی و شهادت امام علی (ع) نوشته و ساخته شده اند

کم شمار اما با کیفیت و فاخر

محسن بوالحسنی
خبرنگار



صحنه‌ای از نمایش «توبه نمی‌کنم» به کارگردانی سیدجواد هاشمی

باید دغدغه هنرمندان مرتفع شود

پرداخت‌های نمایشی و هنری به زندگی ائمه اطهار برای هر هنرمندی به دلیل ویژگی‌های خاصی که زندگی این بزرگان دارد جذابیت دارد اما به دلیل حساسیت موضوع، اگر هنرمندی بخواهد سراغ این موضوعات برود و هنرمند زنده و البته با دغدغه‌ای باشد حتماً به این موضوع فکر می‌کند که چه زیرساخت‌هایی برای روی صحنه بردن چنین آثاری باید مهیا باشد. به عقیده من یکی از دلایل کمبود آثاری از این دست، که البته فاخر و درخشان باشند، بحث و مشکل اقتصادی است که باعث می‌شود یک هنرمند نتواند آن طور که باید و شاید به این حوزه‌ها ورود داشته باشد.



سیدروس همنی
بازیگر و کارگردان
تئاتر

است که باعث می‌شود یک هنرمند نتواند آن طور که باید و شاید به این حوزه‌ها ورود داشته باشد. متأسفانه طی سالیان اخیر، تا آنجا که من می‌دانم برای چنین بخش و بحث‌هایی راهکارهای اجرایی ارائه نشده تا مشکل اقتصادی برای تولید از میان برداشته شود و هنرمندان درجه یک و شاخص با تمرکز و خیال راحت به خلق آثارشان بپردازند. حمایت در این مساله بسیار مهم است و حتماً باید علاوه بر حمایت معنوی، دست‌انداختن‌های اقتصادی نیز برای خالقان اثر برداشته شود و حمایت جدی از آنها شود تا خلا در این حوزه برطرف شود. اگر چنین خلأهایی برداشته شود کسی مثل من با همه توان خود حاضر است در این عرصه قدم بگذارد و اثر یا آثاری تولید کند که در شأن آن بزرگان و البته تئاتر ایران باشد. پس به زعم من، مساله اصلی گیر و گرفتاری‌های اقتصادی است که در این راه وجود دارد و هنرمندان درجه یک ما را به این مساله بایی رغبت یا دلسرده کرده است. برداشتن چنین موانعی می‌تواند آنها را آسوده دل کند که هم مورد حمایت هستند و هم جز به خلق اثر، به چیزی دیگر فکر نخواهند کرد.

توبه نمی‌کنم

«توبه نمی‌کنم» تئاتری مذهبی به نویسندگی و کارگردانی سیدجواد هاشمی است. این نمایش داستان شخصی به نام حارث یکی از دشمنان حضرت علی (ع) را روایت می‌کند که می‌خواهد از آن حضرت انتقام بگیرد ولی دختری به نام مونس سر راه او قرار می‌گیرد. در این نمایش علی سلیمانی، سبا سلیمانی، عارف برهن، سعید بحر العلومی، محمد علی کیانی، مجید اکبری، حسین میرزاییان، سیدعلی رضاموسوی، یوسف طاهریان، امیر رونقی و سیدجواد هاشمی ایفای نقش می‌کنند. «توبه نمی‌کنم» به حاشیه‌ای از دوره طلایی حکومت حضرت علی (ع) می‌پردازد که ارتباط مستقیمی با حکومتداری حضرت امیر ندارد بلکه شخصیت ایشان، مهربانی‌ها و نحوه برخوردشان با دیگران معرفی می‌شود.

از «مهر و آینه‌ها» تا «مجلس ضربت خوردن»

در بخش نمایشنامه البته آثار ماندگاری به نام امام علی (ع) نوشته شده است که می‌توان به عنوان شاخص‌ترین آنها از نمایشنامه‌های «مهر و آینه‌ها»، «مجلس ضربت خوردن»، «امیر»، «زمان سکوت برای زندگان»، «پل» و «عشق» نام برد که به زعم منتقدان از آثار ماندگار ادبیات نمایشی ایران در این حوزه به حساب می‌آیند. نمایشنامه «مهر و آینه‌ها» نوشته حمید امجد نمایشنامه‌نویس، کارگردان، پژوهشگر و مدرس با سابقه تئاتر است که سال ۸۰ در تالار مولوی روی صحنه رفت. اجرای نمایش «مهر و آینه‌ها» با حضور بازیگرانی چون

متن را در سالن اصلی تئاتر شهر تهران هم با بازی امیر جعفری، رامین ناصر نصیر، مهتاب نصیرپور، اشکان خطیبی و... روی صحنه برد.

زمان سکوت برای زندگان

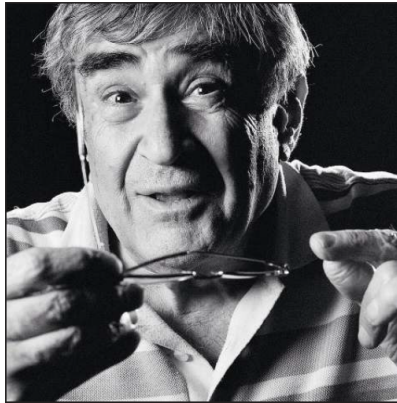
نمایشنامه «امیر» نوشته محمد رحمانیان نمایشنامه‌نویس سرشناس تئاتر ایران، یکی دیگر از آثاری است که با نگره به زندگی و شخصیت حضرت علی (ع) نوشته شده و یکی از آثار با کیفیت ادبیات نمایشی ایران در حوزه نمایشنامه‌ها با موضوعی دینی است. محمد چرمشیر دیگر نمایشنامه‌نویس با سابقه تئاتر ایران است که نمایشنامه «زمان سکوت برای زندگان» را با موضوع شخصیت حضرت علی (ع) به نگارش درآورد. این اثر نمایشی نیز از آثار ماندگار ادبیات نمایشی ایران است که با موضوع و نگاه دینی تولید شده است. «زمان سکوت برای زندگان» هم سال ۹۳ به همراه نمایشنامه «مجلس ضربت خوردن» بهرام بیضایی، در مجموعه تئاتر شهر و با کارگردانی عباس غفاری خوانش شد.

اکبر زنجانیور، رضا بابک، میکایل شهرستانی، زنده یاد حمید حمزه، بهرام ابراهیمی، کرمان رودساز و پریزاد سیف با استقبال مخاطبان و منتقدان تئاتری مواجه شد و در همان سال در تالار مهر حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی نیز به اجرای عمومی خود ادامه داد. «مهر و آینه‌ها» با نگاهی به زندگی امیرالمؤمنین (ع) نوشته شده و زندگی حضرت و خصایص ایشان از زبان چند شخصیت دیگر روایت می‌شود. همچنین نمایشنامه «مجلس ضربت خوردن» نوشته بهرام بیضایی نمایشنامه‌نویس، کارگردان و مدرس مطرح تئاتر ایران است که با پرداختن به شخصیت حضرت علی (ع) از نگاه ضاربان حضرت یعنی این ملجم و قضاچه نوشته شده و سال ۹۳ و در ایام سوگوار شهادت حضرت علی (ع)، در قالب ویژه برنامه نمایشنامه‌خوانی آثار دینی، این نمایشنامه در مجموعه تئاتر شهر به کارگردانی محمد رحمانیان و با حضور بازیگرانی چون علی عمرانی، احسان کرمی و امیر کاوه آهینیان جان خوانده شد. البته رحمانیان ۲ سال بعد این

تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۰۸:۴۶

برای تولد حمید سمندریان کسی که از عنوان «استاد» خنده اش می گرفت:

همیشه استاد!



هرگز به مهاجرت از ایران تن نداده بودم. تمام آن سال ها چند بار جملات استادش ادوارد مارکس را به یاد آورده بودم. ادوارد مارکس بدترستی گفته بود ولی شاگرد تیزهوش خیلی زود، تدریس را به عنوان راهی دیگر برای تنفس در هوای تئاتر انتخاب کرد. اگر شرایط برای اجرا فراهم نبود ولی تدریس همیشه، خاطرش را شاد می کرد و روشنی می داشت. بسیاری از نام و نشان هنرهای نمایشی مان، شاگردی او را مایه افتخار خود می دانستند، حتی بزرگانی همانند عزت الله انتظامی یا محمد علی کشاورز که در سال های پختگی و درخشش خود، به واسطه تحصیل در دانشکده هنرهای زیبا، دانشجوی حمید سمندریان شدند. جامعه تئاتری، اغلب او را «استاد» خطاب می کردند اما او از شنیدن این عنوان خنده اش می گرفت و می گفت من فقط یک نام دارم؛ حمید سمندریان. او درباره واژه استاد چنین باوری داشت: «استاد برای من معنای دیگری دارد، استاد برای من بی نظیر است. معنای کلیت دارد، در حالیکه من کلیت نشده ام. ممکن است لنگه کفشی باشم که در بیابان غنیمت است ولی لنگه کفشم». هر که با سمندریان نشست و برخاستی داشته است، حتما نام ادوارد مارکس را از زبان او شنیده است و حالا که این نوشتار در آستانه روز معلم منتشر می شود، هیچ هم بد نیست تا این معلم را هم از زبان شاگرد همیشه وفادارش بشناسیم که سمندریان در کتاب «این صحنه خانه من است» او را این چنین توصیف کرده: «من استاد خود را در درجه ای دیدم که انگار به اسم اعظم تئاتر وقوف داشت و ما نمی فهمیدیم که این همه اطلاعات وسیع و این همه قدرت درست گویی و درست تشخیصی از کجا آمده است. او درباره غرور می گفت که در هنر هر چه بیشتر به خودتان مسلط می شوید، بیشتر به خودتان شک کنید و هر چقدر مرا قبول دارید، بیشتر در من تردید کنید چون در این صورت است که می توانید از من پیشی بگیرید و جلوتر بروید و آن وقت قبول می کنم که استاد هستم. ببینید مارکس چه حرف بزرگی زد. به همین دلیل است که او همیشه برای من الگو و مثال زدنی است.» اگر مارکس استاد بزرگی بود، حمید سمندریان هم به همان اندازه شاگرد خلفی بود. او همواره کوشید تا شاگردانی موفق تر از خودش پرورش بدهد. در دنیای بی رحم هنر که گاه حسادت ها و تنگ نظری ها، مانع راه می شوند، به روشنی می توانستی شور و شوق او را از رشد و پیشرفت شاگردان خود ببینی.

بود. اغلب، نمایش ها چند اجرای محدود داشتند و حتی گاه گروه های اجرایی از جمله گروه خودش برای یافتن بازیگر زن دچار مشکل می شدند. قرار نبود کسی از راه تئاتر زندگی کند. سالی هم به آن شکل فعال نبود. برای اجرای نمایش گاه از سفارت های خارج مانند انجمن ایران آمریکا، انجمن ایران و فرانسه یا موسسه گوته کمک می گرفتند و گاهی هم نمایش های خود را در سالن های دانشکده روی صحنه می بردند. اما چند چیز در وجود سمندریان ریشه داشت: عشق به ایران، تئاتر و تدریس. او با همین عشق و با همان کمبودها و در همان سالن ها آثاری درخشان روی صحنه برد: «مردهای بی کفن و دفن»، «لئوکادیا»، «ملاقات بانوی سالخورده»، «کرگدن»، «آندورا»، «بازی استریندبرگ»، «باغ وحش شیشه ای»، «زادواج آقای می سی سی پی»، «دایره گچی قفقازی» و - او در تمام سال های بعد، حتی در ایام خانه نشینی و دوری اجباری از صحنه، حتی در سال هایی که به اجبار زندگی، چلوکبابی راه اندازی کرده بود، با وجود تمام پیشنهادهای فریبنده ای که برای زندگی و کار در اروپا داشت،

استاد بزرگ تئاتر آلمان به شاگرد ایرانی اش گفت: حمید تو خودت باید تصمیم بگیری. من نمی دانم شرایط تئاتر در ایران چگونه است. فقط خدا کند که پشیمان نشوی. حمید سمندریان که تحصیل خود را در دانشگاه آلمانی به پایان رسانده بود، با دقت جملات استاد را می شنید. تردیدی عجیب در وجودش چنبه زده بود، مثل آن شب که تا صبح گریست، ویولنش را رها کرد و در دوراهی میان موسیقی و تئاتر، دومی را انتخاب کرد. ۱۱ اردیبهشت ماه تولد حمید سمندریان است که بسیاری از دانشجویانش که خود در جایگاه معلمی قرار گرفته اند، از او به عنوان «همیشه استاد» یاد می کنند. تولد این استاد روز ۹ اردیبهشت ماه و در آستانه روز معلم است ولی همواره دانشجویانش در روز بزرگداشت معلم به او تبریک تولد هم گفته اند. لابد آنان خوب می دانستند که این همیشه استاد چگونه با تدریس زنده است. او که در آلمان و نزد استادانی بسیار بزرگ، تئاتر آموخته بود، شاید فقط یک بار توصیه استادش ادوارد مارکس را نادیده گرفت. همان روز دشواری که در موقعیت انتخاب قرار گرفته بود: میان ماندن در آلمان و بازگشت به ایران. می دانست هنر و هنرمند در آلمان قدر و قیمت دارد. بهترین دوره زندگی اش دوران شاگردی در کنسرواتوار هامبورگ نزد ادوارد مارکس بود. در کنار دانشجویانی از ۲۰ ملیت گوناگون، مشق تئاتر کرده بود و می دید هنر چگونه میان انسان ها فصل مشترک می سازد و آنان را به یکدیگر نزدیک می کند ولی هوای بازگشت به ایران بدجوری وسوسه اش می کرد. مطمئن بود که در آلمان جای پیشرفت دارد ولی گویی به آن سرزمین تعلق نداشت. ادوارد مارکس، بانگرانی به شاگرد توانمند خود توضیح داد: تا آنجا که من می دانم در شرق وضعیت تئاتر به عرضه و تقاضا رسیده است که جمعیت شرقی طلب کند و اگر تئاتر در جامعه نباشد، دولت را استیضاح کند و زیر سوال ببرد. اما اگر دوست داری برو. امیدوارم موفق باشی. چون اصلا نمی دانم آنجا چه خبر است، نمی توانم چیزی بگویم. مدتی گذشت، شاگرد مردد، شب های بی خوابی را گذراند و سرانجام تصمیم به بازگشت گرفت. فکر کرد، آنجا هر چه باشد، میهن من است.

حمید سمندریان بعد از بازگشت به ایران بسرعت برای تدریس در دانشگاه دعوت شد. او می دید که استادش ادوارد مارکس به درستی گفته بود: تئاتر در شرق هرگز موقعیت درخشانی را که در غرب داشت، به دست نیاورده



تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۰۸:۴۶

گفت و گو با سهیم علی و شانتا تاک درباره تئاتر در دوران همه گیری: وضعیت اکنون مانند لوحی نانوشته است



سید حسین رسولی

روزنامه «گاردین» در مجموعه گفت و گوهایی که با کارگردانان تئاتر درباره وضعیت هنر در دوران همه گیری کووید-۱۹ داشته می کند، به موضوع های مهم و قابل تأملی پرداخته است. این روزنامه به سراغ سهیم علی و شانتا تاک هم رفته است که در نیویورک فعالیت می کنند. آنها درباره حمایت مسوولان نیویورک از تئاتر، فعالیت هایشان در دوران قرنطینه و رابطه شان با مخاطبان صحبت می کنند. مقامات اکنون در شرایطی زیست می کنند که جان تمام انسان ها - چه فقیر و غنی - در معرض خطر قرار گرفته و زندگی عادی نیز از مدار خود خارج شده است. در واقع امروز هنرها وارد یک وضعیت استثنائی شده اند. به این ترتیب تماشاخانه های تئاتر، موزه ها، سالن های سینما و امثالهم به طور مداوم تعطیل شده اند که نشان می دهد یک خطر جدی در کمین ارتباط حاکم بین هنرمندان و مردم است. تئاتر زنده نیز مورد پرسش های جدی واقع شده است زیرا دچار اختلال شده و نوعی از تئاتر دیجیتال شکل گرفته که مخالفان و موافقان جدی دارد. با توجه به گفت و گوهایی که پیش از این در روزنامه اعتماد چاپ شد، مشخص شد که کیتی میچل، کارگردان بریتانیایی از تئاتر دیجیتال و بخش زنده تئاتر حمایت می کند ولی توماس اوستر مایر، کارگردان آلمانی این تئاترها را مانند معادون برای معاندان به هرویین می داند. ایفو نیز هوفه نیز که در آمستردام هلند مشغول به کار است با آنکه مخالفت شدیدی با تئاتر دیجیتال ندارد اما اعتراف می کند این نوع از تئاتر اثر گذاری لازم را ندارد و حتی اگر هم داشته باشد، حسش نمی کنید. سهیم علی و شانتا تاک که در نیویورک مشغول به کار هستند از جدایی مردم با تئاتر می گویند و به دستورهای بهداشتی فعلی اعتراض دارند زیرا باعث جدایی مردم از هنرها شده است. سهیم علی، تئاترهای مهمی چون «خانه خطرناک» و «شکر روی زخم هایمان» را به صحنه برده است. او به همراه مایکل گریف نمایش «توفان» (۲۰۱۵) به نویسندگی ویلیام شکسپیر رادر جشنواره «شکسپیر در پارک» اجرا کرد که مورد توجه مردم و منتقدان قرار گرفت. شانتا تاک نیز یکی از کارگردانان و موسیقیدانان نیویورک است که کمپانی تئاتری «واوترول» را



■ شانتا تاک: دولت پیشرفت هایی در کارش داشته است. ما هم روشی را برای رسیدگی به ضربه سال گذشته اتخاذ کردیم. یعنی برنامهای ابتکاری را با کمک مردم برای هنرمندان مستقل راه اندازی کردیم که از این طریق توانستیم صدها هزار دلار برای هنرمندانی جمع کنیم که در آمد ثابتی نداشتند و مشمول دریافت کمک های فدرال نبودند. شکاف های بسیاری در سیستم ما وجود دارد. ■ سهیم علی: بسیاری از موسسات در حال مطرح کردن پرسش هایی درباره نژادپرستی سیستماتیک هستند. در طرف دیگر این اتفاق هم ما در حال فهمیدن این هستیم که چگونه باید شهر و ندان، انسان ها و هنرمندانی بهتر باشیم.

مدیریت می کند. تاک اجرای جالب توجهی را در «پابلک تئاتر» به صحنه برداشت. این دو همکاری نزدیکی با یکدیگر دارند و در این روزها به حقوق سیاهان امریکایی نیز توجه ویژه ای مبذول داشته و تئاتر هایی در این زمینه تولید کرده اند. توجه شما را به خواندن این گفت و گو جلب می کنم که بسیار گرمیتون از روزنامه «گاردین» انجام داده است.

■ همه گیری برای کمپانی تئاتری شما چگونه بوده است؟

سهیم علی: تا امروز نمایشنامه های «یچارد دوم» ویلیام شکسپیر و «کشتی شکسته» آن واشبرن را کار کردم و در حال حاضر هم اقتباسی دوزیانه از «ومو و ژولیت» شکسپیر را کار می کنیم که نمایشی رادیویی است. برنامهای کاملی از تئاتر دیجیتالی و چند تاکار پیش زنده (استریم) هم مثل نمایش «هوشگاه جو» را داشتیم. شانتا تاک: وضعیت اکنون مانند لوحی نانوشته است. البته از زمان استفاده کردیم تا به هسته اصلی ماموریت خودمان فکر کنیم باید بیندیشیم مخاطبانی که برای آنها کار می کنیم چه کسانی اند و دنبال چه چیزی هستند. سهیم علی: بسیاری از موسسات در حال مطرح کردن پرسش هایی درباره نژادپرستی سیستماتیک هستند. در طرف دیگر این اتفاق هم ما در حال فهمیدن این هستیم که چگونه باید شهر و ندان، انسان ها و هنرمندانی بهتر باشیم.

■ امیدوارید تئاتر تان چه زمانی دوباره باز شود؟ شانتا تاک: کارهای به روز و دلگرم کننده ای در تصمیم های ایالتی انجام شده است. ایالت نیویورک اعلام کرد که نمایش های بیرونی و درونی می توانند از

ابتدای آوریل با ظرفیت محدود و رعایت کردن دیگر اقدام های ایمنی آغاز به کار کنند. سهیم علی: مایه عنوان سازمانی غیرانتفاعی می توانیم زودتر از برادری به چرخه کاری خودمان بازگردیم. البته سوداوری کمپانی ما فقط وابسته به فروش بلیت اجراها نیست.

■ آیا مسوولان در دوران همه گیری کرونا از تئاتر حمایت کردند؟

شانتا تاک: خوشبختانه عضو گروه موسسه های فرهنگی نیویورک هستیم و بودجه ای هم از طرف مسوولان اینجا دریافت می کنیم. ارزش فرهنگ برای مسوولان منتخب ما کاملاً روشن است و توجه بسیار زیادی هم به اهالی فرهنگ و هنر شده اما با این حال به شدت وابسته به اهدا کنندگان کمک های مالی خودمان هستیم. سهیم علی: مایه منظور حمایت از ساختار کمپانی و کارمندان و تأمین بودجه برنامهای دیجیتالی، پول جمع کردیم البته برنامهای دیجیتالی مایه صورت رایگان در اختیار مردم قرار گرفت.

■ در مورد کمپانی های دیگر و آنداهی که مستقل کار می کنند؟

شانتا تاک: دولت پیشرفت هایی در کارش داشته است. ما هم روشی را برای رسیدگی به ضربه سال گذشته اتخاذ کردیم. یعنی برنامهای ابتکاری را با کمک مردم برای هنرمندان مستقل راه اندازی کردیم که از این طریق توانستیم صدها هزار دلار برای هنرمندانی جمع کنیم که در آمد ثابتی نداشتند و مشمول دریافت کمک های فدرال نبودند. شکاف های بسیاری در سیستم ما وجود دارد. ■ آیا مسوولانی می توانند بهتر عمل کنند؟ سهیم علی: در سال گذشته، سیاست مسوولان

نیویورک اینگونه بود که به طور جدی نگران سلامت مردم نبودند بنابراین به جای اینکه کنشی پویا داشته باشیم، وقت و انرژی زیادی را از دست دادیم. البته خوش شانس هم هستیم که در نیویورک زندگی می گیرند ولی هنرمندان سایر بخش های کشور زیاد خوش شانس نبودند.

■ آیا تغییر در کاخ سفید به شما کمک می کند؟ شانتا تاک: مطمئناً به روحیه ما کمک می کند.

سهیم علی: امیدواریم این دولت بیشتر از دولت قبلی روی فرهنگ تأکید داشته باشد.

■ از برنامه های جدید دنیای تئاتر چه خبر؟ شانتا تاک: مادر حال همکاری با جشنواره «شکسپیر اورگن» و کمپانی غیرانتفاعی «وولی ماموت» در واشنگتن دی سی هستیم تا به صاحب منمیان منتخبان کمک کنیم، درک کنند که کار در اجرای زنده یعنی چه.

سهیم علی: ما وزیر فرهنگ مایه ای حکومتی نداریم که مسوول حمایت از هنرها باشد پس برنامه جدید تئاتری مان تلاشی در راستای دستیابی به یکی از این کمبودها خواهد بود.

■ آیا عموم مردم را بازگشت و تحرک کارهای هنری حمایت می کنند؟

شانتا تاک: فکر می کنم مردم از دست دادن اجرای زنده را به شیوه های گوناگون احساس می کنند. هنرها می توانند نقشی محوری در بهبود درها، غصه ها و سوگ های مردم داشته باشند همچنین مرکزی باشند برای پیدا کردن امید تازه. این اتفاق ها از طریق سیاست های بهداشتی حاکم نخواهد بود بلکه با جمع شدن این مردم در کنار همدیگر ممکن خواهد شد.

■ فکرمی کنید چه نمایشنامه ای بیشترین حرف را درباره دورانی می زند که در آن زندگی می کنیم؟

سهیم علی: نمایشنامه «Kill Move Paradise» نوشته جیمز ایمر در مورد ۴ مرد سیاه پوست است که در معرض خشونت پلیس قرار می گیرند و کشف می کنند که در بزرگ هستند. اصلاً چیز برزخی در ذات این نمایشنامه وجود دارد چونکه رابطی با گفت و گوهایی نژادی امروز مردم امریکا برقرار می کند. این نمایشنامه کاملاً وابسته به شورش و وضعیت فعلی مان ربط دارد. شانتا تاک: اپرای حیرت انگیز «حکایت برزگر» اثر توشی ریگن که اقتباسی از کتاب اکتاویا پاتر است. در واقع این کار می خواهد بگوید به بخشی از یک اجتماع بودن و پرورش دادن اجتماعی جدید و سازگار شدن با تغییر ها چگونه است.

■ در دوران قرنطینه چه کردید؟

شانتا تاک: به جز خوردن و نوشیدن، رمان های اکتاویا پاتر و آدریان ماری براون را خواندم. در حال مطالعه کتابی زیبا هم با عنوان «Braising Sweetgrass» هستم که درباره حکمت بومیان است. علاوه بر این سریال «ریچر تون» را هم تماشا کردم.

سهیم علی: یک دستگاه دی جی خریدم و با خودم فکر کردم که باید خودم بزمنش و برای ۲۰ تا از دوستانم زوم پارتی گرفتم.



تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۰ * ۰۸:۴۶

قفسه

یادداشتی بر کتاب «هنرهای نمایشی» روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تئاتر»

سایه الف شیرازی



کتاب «هنرهای نمایشی؛ روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تئاتر» نوشته دکتر حسن پورگل محمدی که در اردیبهشت‌ماه امسال (۱۴۰۰) توسط انتشارات «طراحان تین» منتشر شد، کتابی است که با زبان روان؛ اما تخصصی، موضوعات را بیان می‌کند و شاید باعث تعجب باشد اینکه چگونه مباحث

تخصصی را با زبانی ساده و روان و درخور فهم و درک سنین مختلف مطرح می‌کند؟ فهرست عناوین کتاب در ابتدای کتاب است که در نه فصل آن را خلاصه کرده. ابتدا در مقدمه، از سخنان کلیدی و کارشناسانه چهار استاد تئاتر استفاده کرده که نظرات صادقانه و منتقدانه و تخصصی خود را درباره کتاب بیان؛ و مخاطب را به مطالعه این کتاب توصیه کرده‌اند. در فصل اول، به کلیات و تعاریف از هنرهای نمایشی پرداخته است که علوم پایه است و این، روال همه کتب تخصصی و آموزشی است؛ ولی اگر به شیوه‌ای جذاب تعاریف گفته شود، هنری بی‌نظیر است. در فصل دوم (فلسفه و تئاتر «روان و جامعه‌شناسی») وقتی می‌خوانیم: آیا تئاتر تنها هنری نیست که عاجز از نمایش انقلاب و خو گرفته به دولت، موجب رؤیت‌پذیری آن است؟ آیا تنها هنری نیست که دولت را نشان می‌دهد؟ تئاتر از چه سخن می‌گوید؛ جز از حالت دولت، حالت جامعه، حالت انقلاب، حالت آگاهی‌های مرتبط با دولت، با جامعه، با انقلاب و با سیاست؟ ... و اگر جواب این سوالات جذاب و جنجالی را می‌خواهید بدانید یا اگر می‌دانید، بخوانید و بیشتر بدانید؛ این کتاب را نه فقط یک بار؛ که بی‌شک می‌خواهید ده‌ها بار بخوانید. فصل سوم به تئاتر خیابانی، میدانی، محیطی؛ فصل چهارم به تئاتر آئینی و سنتی؛ و فصل پنجم به تئاتر کودک و نوجوان می‌پردازد؛ هیاهات اگر این فصل را بخوانیم و عاشق کودکان نشویم، در فصلی که تئاتر خیابانی، میدانی، محیطی را می‌خوانیم، به بطن شخصیت‌های جامعه و کاربرد علمی تئاتر خیابانی و رابطه عشق و رزانه و صمیمانه شخصیت‌های نمایشی و مردم جامعه پی می‌بریم. شما مخاطبان عزیز با خواندن تک‌تک فصل‌های این کتاب، بیش از قبل به آئین و تئاتر و جامعه عشق می‌ورزید؛ زیرا در فصل تئاتر آئینی می‌خوانیم که تئاتر و آئین، نه مانند هم‌زاد؛ بلکه دقیقاً هم‌زادهایی هستند که یکدیگر را از بدو خلقت در آغوش کشیده‌اند که این، خلاصه جملات کتاب است یا زمانی که در فصل‌های طراحی در تئاتر و سبک‌شناسی تئاتر و تئاتر صحنه در اروپا و ایران، وقتی می‌خوانیم که تئاتر صحنه در ایران از آئین اسطوره‌ها برخاسته است، این واقعاً آخر تقدس است که تئاتر را همچون آئین کرده است برای عبادت خالق. نه فصل کتاب، خلاصه‌ای است از هنرهای نمایشی و چه زیباتر می‌شود اگر جلد‌های بعدی آن نیز نوشته شود. به امید روزی که چنین کتبی تکثیر یابند؛ و جامعه، آن‌ها را مطالعه کنند. به امید آن روز.

